



تجدیدگرایی انتحاری دو جانبه در روابط

سه همسایه

محمد شفق خواتی^۱

«جوشیدن آب (جنگ و بحران) در افغانستان باید به یک درجه مناسبی نگهداری شود»

(جنرال ضیاء الحق)

چکیده

معمای بنیادین در عرصه سیاست خارجی افغانستان که پیامدهای ویرانگر داخلی داشته است، ماهیت رابطه ما با پاکستان است. وضعیت حاکم در روابط افغانستان و پاکستان، کلیت سیاست خارجی ما را متأثر ساخته و بر روابط ما با هند و ایالات متحده آمریکا نیز تأثیرات عمیقی بر جای گذاشته است. در صورت تداوم روابط تیره گذشته و کنونی میان پاکستان و افغانستان، بی ثباتی سیاسی و بحران افغانستان تداوم خواهد یافت و در پاکستان نیز شاهد ثبات و توسعه نخواهیم بود و افراطیت نیز در آن رشد بیشتری خواهد یافت. حال پرسش بنیادین آن است که چرا افغانستان و پاکستان نتوانسته‌اند به باز نمودن گره کور روابط خود نزدیک شوند؟ به نظر می‌رسد که افغانستان و پاکستان از بدو تأسیس کشور پاکستان تا اکنون، مبتنی بر دو عنصر داعیه دیورند و پدیده هندراسی، نسبت به همدیگر رویکردی را در پیش گرفته‌اند که می‌توان استراتژی انتحاری دو جانبه نامید. در صورت عدم تغییر این رویکرد از هر دو جانب، بحران در هر دو کشور و مداخلات بیرونی نیز در این قلمرو ادامه خواهد داشت و حتا گفتگوهای صلح میان افغانی در هر سطحی، راه حل دایمی برای ثبات و صلح پایدار نخواهد بود. تنها راه حل، پرداختن به مسائل بنیادین میان سه کشور همسایه (هند، پاکستان و افغانستان) با همکاری جامعه جهانی است، مسائلی که هیچ‌گاه به صورت جدی روی میز مذاکره نیامده است.

مفاهیم کلیدی: افغانستان، پاکستان، هند، تجدیدگرایی، خط دیورند، هندراسی، استراتژی انتحاری.

۱. دکترای علوم سیاسی و استاد دانشگاه ابن سینا khavati2@gmail.com

۱. درآمد

بی‌تردید، معضل اساسی و معمای بنیادین در عرصه سیاست خارجی افغانستان که پیامدها و بازتاب‌های ویران‌گری بر وضعیت داخلی و ثبات، امنیت، صلح و توسعه در افغانستان ایجاده کرده است، ماهیت رابطه افغانستان با پاکستان است. هجده سال تقلای نافرجام دولت پسا طالبان در افغانستان هم نتوانسته است گره از کار خود با پاکستان بگشاید و هم‌چنان دو کشور به عنوان جغرافیای جنگ نافرجام باقی مانده است و دولت‌های هردو کشور هم‌چنان در مسیر گذشته پیش می‌تازد. وضعیت حاکم در روابط افغانستان و پاکستان، کلیت سیاست خارجی ما را متأثر ساخته و دست‌کم به ماهیت روابط ما با دو کشور دیگر، یعنی هند و ایالات متحده آمریکا عنوان بزرگ‌ترین متحد سیاسی افغانستان نیز تأثیرات عمیقی بر جای گذاشته است. در آینده نوع روابط ما با ایالات متحده و هند و تا حدودی، کلیت سیاست خارجی افغانستان، متأثر از ماهیت روابط ما با پاکستان خواهد بود. بنابراین، نقش مطلق نظامیان در سیاست این کشور، برای جامعه افغانی اهمیت حیاتی و بنیادی دارد. بخش معظمی از معضلات افغانستان و هند با وضعیت پاکستان ارتباط وثیق دارد. در حقیقت، سرنوشت سه کشور همسایه (هند، پاکستان و افغانستان) به شدت به هم گره خورده است و نمی‌توان وضعیت این سه جامعه را مجزا از هم مورد بررسی قرار داد و یا نوع تحول یا ایستایی هر کدام را در آینده جدا دیگری پیش‌بینی نمود. به خصوص، بحران فراگیر در افغانستان اگرچه ریشه‌های عمیق داخلی جامعه‌شناختی دارد، اما بخش عمده‌ای از عوامل بحران‌های امنیتی، اقتصادی و حتی سیاسی در افغانستان در وضعیت و رویکرد پاکستان آبخور دارد و بدون تغییر رویکرد پاکستان، امکان حلهایی بحران افغانستان نیز متصور نیست.

با این حال، افغانستان تا اکنون در برابر پاکستان نتوانسته است یک استراتژی معقول، عملی مؤثر و معطوف به صلح و امنیت در افغانستان و حفاظت از منافع ملی را پی ببرد و رویکرد پاکستان نیز نسبت به افغانستان هیچ نوع تغییری معطوف به حسن هم‌جواری، صلح و امنیت منطقه‌ای آشکار نشده است. همان‌گونه که ماهیت سیاست داخلی هردو کشور مناسبات بیرونی‌شان مؤثر است، تداوم سیاست کنونی افغانستان و پاکستان نسبت به همدیگر در آینده پیامدهای بحران‌زای پر شمار داخلی برای هردو کشور نیز در پی خواهد داشت. در صورت تداوم این نوع روابط میان پاکستان و افغانستان، بی‌ثباتی سیاسی، منازعات قومی، رش



سلفی‌گری و جوشش افراطیت از درون جامعه افغانی و تنش‌ها و شکاف‌های اجتماعی، فقر و بیکاری، گسترش خواهد یافت. چنان‌که در پاکستان نیز شاهد ثبات و توسعه نخواهیم بود و افراطیت نیز در آن رشد بیشتری خواهد یافت. حال، پرسش بنیادین آن است که چرا افغانستان و پاکستان نتوانسته‌اند به باز نمودن گره کور روابط خود نزدیک شوند؟ چرا بی‌اعتمادی‌ها و در نتیجه، ناامنی در منطقه هم‌چنان تداوم می‌یابد؟ آینده روابط پاکستان و افغانستان (که در گام نخست بر روابط افغانستان-هند و هم‌چنان بر روابط افغانستان-ایالات متحده، افغانستان-روسیه و افغانستان-چین نیز تأثیرگذار خواهد بود)، به کدام سو میل خواهد یافت؟

گمانه این نوشتار آن است که «افغانستان و پاکستان از بدو تأسیس کشور پاکستان تا اکنون، مبتنی بر دو عنصر داعیه‌دیورند و پدیده هندهراسی، نسبت به همدیگر رویکردی را در پیش گرفته‌اند که می‌توان استراتژی انتحاری دوجانبه نامید و در صورت عدم تغییر این رویکرد از هردو جانب، بحران در هردو کشور هم‌چنان تداوم خواهد یافت، مداخلات قدرت‌های منطقه‌ای و جنگ نیابتی قدرت‌های بزرگ بین‌المللی نیز در این قلمرو ادامه خواهد داشت و هیچ‌گاه ثبات سیاسی، امنیت و توسعه در این دو کشور محقق نخواهد شد». پس از اشاره به چارچوب نظری بحث، به دلایل و عوامل این رویکرد از سوی دو کشور به همدیگر و بررسی عناصر و ماهیت استراتژی دوجانبه نسبت به هم خواهیم پرداخت و در پایان به نتایج بحث اشاره خواهیم نمود. سناریوهای ممکن و محتمل برای خروج از این بحران مزمن، شکست بن‌بست صلح پایدار و راه‌کارهای پیشنهادی، در نوشتار جداگانه مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۲. چارچوب مفهومی: تجدیدگرایی انتحاری

رویکرد هردو کشور پاکستان و افغانستان در ارتباط با همدیگر و نیز رویکرد پاکستان نسبت به هند، رویکرد تجدیدگرایانه، حریصانه و ماجراجویانه‌است. برای بررسی چگونگی تکوین و تداوم این نوع رویکرد در روابط افغانستان-پاکستان-هند، نیازمند اتخاذ یک چارچوب نظری هستیم. دیوید زایتس با طرح مفهوم سیاست تجدیدگرایانه، برخی دولت‌ها را دولت حریص و زیاده‌خواه می‌خواند که خصلت ماجراجویی در آن‌ها نهادینه شده و در پی به هم زدن نظم موجود هستند و از وضعیت حال رضایت ندارند. این تجدیدگرایی می‌تواند معقول باشد و نیز می‌تواند شکل نامعقولی به خود بگیرد. سیاست تجدیدگرایی معقول آن است که در صورت عدم

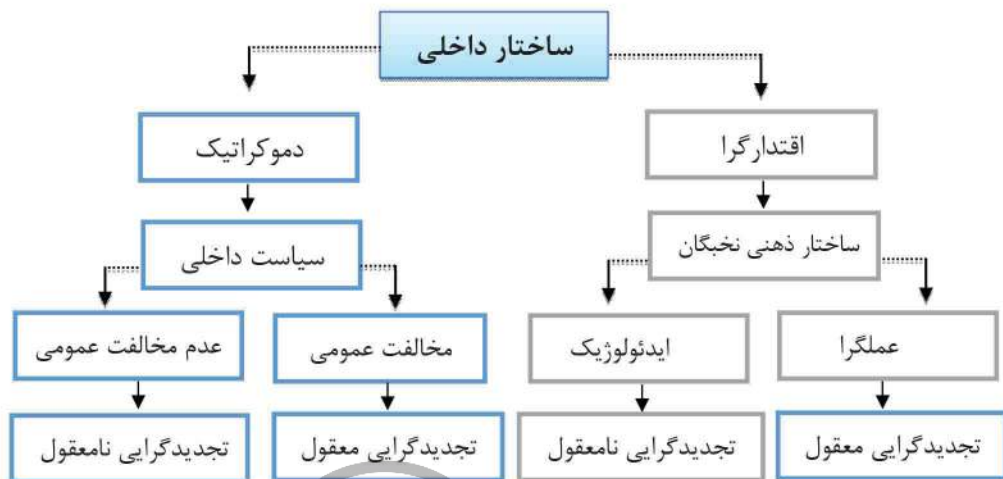


امکان دستیابی به هدف، سیاست تجدیدگرایی کنار گذاشته شود. اما در تجدیدگرایی نامعقول، حتی با ناکامی در این سیاست، بر تداوم آن پافشاری و سماجت می‌شود. این نوع تجدیدگرایی می‌تواند به صورت غیرانتحاری باشد و به نابودی خود منجر نشود، و این در صورتی است که دولت تجدیدگرا در دقیقه نود از خواست غیرممکن و سیاست تجدیدگرایی خود صرف نظر کند و استراتژی خود را تغییر دهد. گاه نیز شکل انتحاری پیدا می‌کند، مانند رویکرد تجدیدگرایانه جاپان و نیز هتلر در فضای جنگ جهانی دوم که به ویرانی خود جاپان و مرگ خودانتخابی هتلر منجر شد (فییر، ۱۳۹۶: ۳۲).

اینکه چرا برخی دولت‌ها به سیاست تجدیدگرایی نامعقول، به رغم شکست‌های پی در پی ادامه می‌دهند، از منظر زاینس، به عناصر و متغیرهای متعددی وابسته است. در این میان می‌توان به ساختارهای داخلی یک دولت (که اقتدارگرا باشد یا دموکراتیک)، ماهیت سیاست داخلی (که با تجدیدگرایی مخالفت عمومی صورت گیرد یا خیر) و نیز ساختار ذهنی نخبگان سیاسی (که عمل‌گرا باشد یا ایدئولوژیک^۱) اشاره نمود. هم‌چنین، مشوق‌ها و محدودیت‌های ساختاری اجتماعی را نیز می‌توان به عنوان عوامل زمینه‌ساز تجدیدگرایی در نظر گرفت. مدل شماتیک این چارچوب تئوریک را به شکل ذیل می‌توان طرح نمود:

۱. البته خود زاینس مفهوم «ساختار ذهنی نخبگان» را به کار نبرده است و از مفهوم «ایدئولوژی» استفاده می‌کند و ما به جای مفهوم «ایدئولوژی»، مفهوم «ساختار ذهنی» را جایگزین نمودیم؛ زیرا: ۱. ایدئولوژی ذاتاً نمی‌تواند عمل‌گرا باشد و ماهیت ایدئولوژی، متمایل به آرمان‌گرایی و تجدیدگرایی است، ۲. در صورتی که ایدئولوژی را به جای ساختار ذهنی به کار ببریم، مقسم و تقسیم در یک صورت یکی می‌شود و در واقع، ایدئولوژی را به ایدئولوژیک بودن توصیف کردیم که بی‌معناست (چون زاینس می‌گوید: ایدئولوژی نخبگان دو وضعیت دارد: یا عمل‌گراست و یا ایدئولوژیک!).





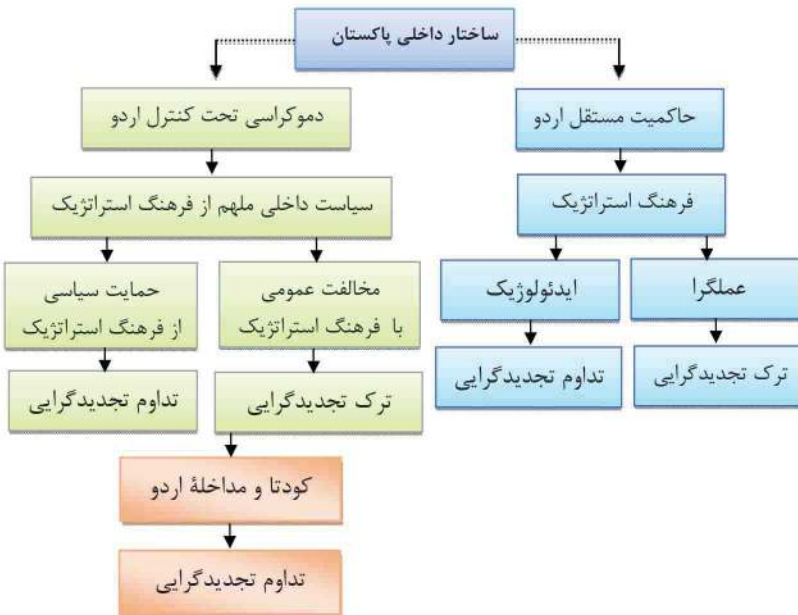
(زاینس، ۲۰۱۰: ۶۳۹، به نقل از فیور: ۱۳۹۶: ۳۴).

کرول کریستین فیور، با تمسک به مفهوم «فرهنگ استراتژیک»، در پی تبیین سیاست تجدیدگرایی پاکستان است. کلیفورد گیرتز در تعریف مفهوم فرهنگ استراتژیک می‌گوید: «فرهنگ استراتژیک نظام یک پارچه نمادها (ساختارهای استدلال‌ورزی، زبان‌ها، قیاس‌ها و استعارات) است که در راستای صورت‌بندی ترجیحات استراتژیک پایدار و فراگیر، از طریق فرمول‌بندی مفاهیم و درجه تأثیرگذاری نیروی نظامی در روابط سیاسی میان دولت‌ها، عمل کرده و آن‌را چنان در هاله‌ای از واقعیت‌نمایی می‌پوشاند که به طور خاص واقع‌گرایانه و سودمند به نظر می‌رسد» (همان: ۳۹). کرول کریستین فیور دو مفهوم «تجدیدگرایی» و «فرهنگ استراتژیک» را با هم تلفیق نموده و تلاش می‌کند که چارچوب نظری زاینس را اصلاح نماید. بر این اساس، فیور معتقد است که وضعیت سیاست در پاکستان از دو حال خارج نبوده است. یا اردو با انجام کودتا مستقیماً بر حکومت تسلط داشته است و یا حکومت ملکی و منتخب تحت هدایت و کنترل اردو حاکم بوده است. در صورت اول، آنچه بر وضعیت پاکستان تعیین کننده بوده است، فرهنگ استراتژیک اردو است. اگر این فرهنگ استراتژیک عمل‌گرا باشد، نتیجه ترک تجدیدگرایی و انصراف از ماجراجویی در رویکرد اردو و سیاست خارجی پاکستان خواهد بود. در صورتی که فرهنگ استراتژیک اردو ایدئولوژیک باشد، تجدیدگرایی ادامه خواهد یافت. اما در وضعیت دوم که مقاطع زمانی تسلط حکومت دموکراتیک بر پاکستان است، اگر افکار عمومی و دولت ملکی با فرهنگ استراتژیک اردو مخالفت نماید، تجدیدگرایی کنار گذاشته خواهد شد و در صورتی که دولت ملکی و افکار عمومی به حمایت از فرهنگ استراتژیک اردو بپردازد، تجدیدگرایی در سیاست پاکستان ادامه خواهد یافت.





اما آنچه تاریخ پاکستان نشان می‌دهد، در صورت حاکمیت مستقیم اردو از طریق کوده فرهنگ استراتژیک-ایدئولوژیک اردوی پاکستان هیچ‌گاه عمل‌گرا نبوده و همواره ایدئولوژیک رفتار نموده است. در نتیجه، در مقطعی که اردو مستقیماً حاکم بوده است، تجدیدگرایی به قدر خود دوام یافته است. در وضعیت حاکمیت دموکراتیک و دولت ملکی نیز این دموکراسی ملهم فرهنگ استراتژیک اردو بوده، دموکراسی در سایه نفوذ و کنترل اردو ادامه یافته است و حکومت ملکی دموکراتیک استقلال عملی نداشته است. در این وضعیت، اگر دولت ملکی و افکار عموم با فرهنگ استراتژیک اردو مخالفت نموده است، دولت ملکی به سادگی توسط اردو ساقط شده است و دوباره حکومت نظامی روی کار آمده است. در صورت موافقت و همراهی دولت ملکی با فرهنگ استراتژیک اردو نیز طبیعی است که سیاست تجدیدگرایی تداوم یافته است. بنابراین تنها وضعیت حاکم بر پاکستان در طول هفت دهه عمر این کشور، تداوم سیاست تجدیدگرایی بوده است و در هیچ مقطعی، از رویکرد تجدیدگرایی، حرص و ماجراجویی عدول صورت نگرفته است. مدل شماتیک چارچوب نظری فیور را به شکل ذیل می‌توان نشان داد:



(همان: ۳۴؛ با اندکی دخل و تصرف).

علاوه بر داعیه‌ها و منازعات سرزمینی پاکستان با هند و هندوهراسی متأثر از حاکمیت تئور:

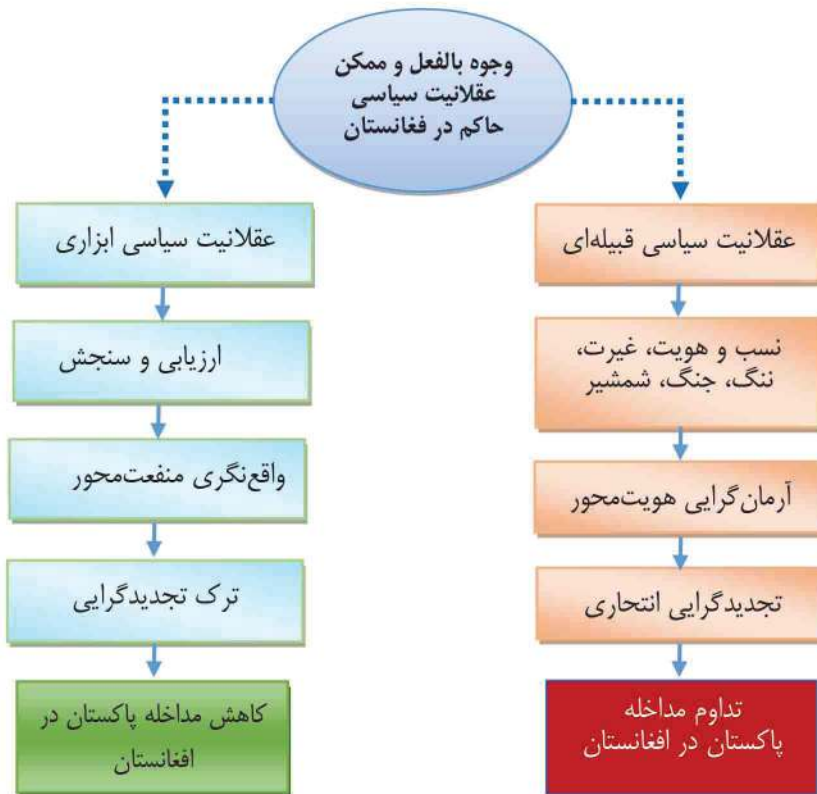
” تجدیدگرایی انتحاری یعنی به رغم آن که ظرفیت و توان بازپس‌گیری سرزمین‌های ماورای دیورند در توان نظامی افغانستان نیست، مستمسک حقوقی کافی در اختیار ندارد و جامعه جهانی و حامیان بین‌المللی افغانستان نیز هیچ‌گاه از این داعیه حمایت نکرده و نخواهند کرد، هم‌چنان کارگزاران سیاسی افغانستان مدام بر داعیه دیورند و تجدیدگرایی پای می‌فشارند و به بحران چندبعدی افغانستان به دست خود تداوم می‌بخشند.“

توطئه بر ذهنیت اردوی پاکستان نسبت به نیت هند درباره پاکستان، یکی از عوامل دیگری که سبب رویکرد تجدیدگرایانه پاکستان در منطقه شده است، رویکرد تجدیدگرایانه افغانستان نسبت به پاکستان است. رویکرد تجدیدگرایانه افغانستان نسبت به پاکستان، به نحوی ریشه در نوعی عقلانیت سیاسی قبیله‌ای دارد که به حرص و رویکرد تجدیدگرایی مداوم انتحاری در قبال پاکستان منجر شده است. عقلانیت قبیله‌ای نخست مبتنی بر روابط خونی و نسبی است و از جمله ارزش‌های بنیادین آن، مفهوم «غیرت» و «ننگ» است. مفاهیم «جنگ» و «شمشیر» (توره) نیز از عناصر دیگر این عقلانیت است. بر اساس این عناصر، آمادگی دایمی برای جنگ و تبدیل شدن جنگ و منازعه به نوعی شیوه زیست و سبک زندگی، هرچند به یک هدف معقول و منطقی منتهی نشود، یک امر عادی است. غیریت‌سازی مبتنی بر خون و نسب، سبب نگاه متفاوت به پدیده «ملت» و «ملت‌سازی» می‌گردد و هر کسی که هم‌خون و هم‌نسب است، در دایره خودی قرار می‌گیرد و کسی که در نسب مشترک نباشد، غیر و بیگانه است. هم‌چنین، تأکید بر ننگ و غیرت و عنصر شمشیر و توره و آمادگی مداوم برای منازعه، به غلبه احساس پز تامل و واقع‌نگری سنجش‌گرانه منتهی می‌شود و تعقل ابزاری و سنجش‌گرانه در آن جایگاهی ندارد. برآیند این نوع عقلانیت، جدال دایمی، منازعه ممتد و تجدیدگرایی انتحاری و تداوم بحران است. تجدیدگرایی انتحاری یعنی

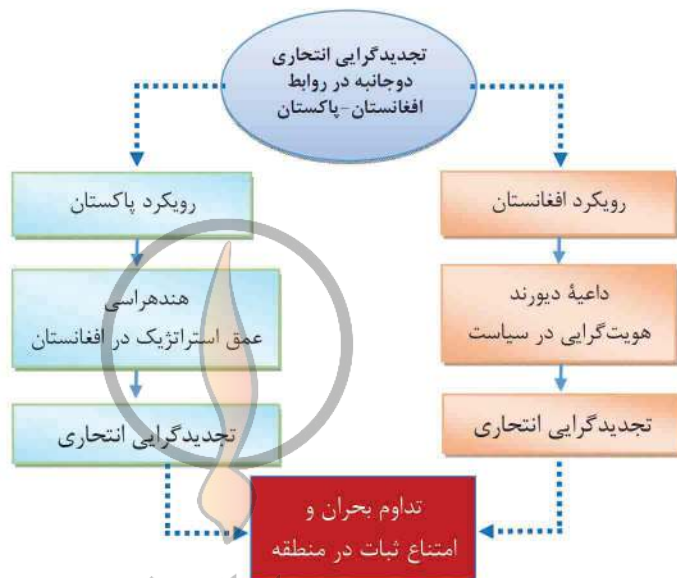
به‌رغم آن‌که ظرفیت و توان بازپس‌گیری سرزمین‌های ماورای دیورند در توان نظامی افغانستان نیست، مستمسک حقوقی کافی در اختیار ندارد و جامعه جهانی و حامیان بین‌المللی افغانستان نیز هیچ‌گاه از این داعیه حمایت نکرده و نخواهند کرد، هم‌چنان کارگزاران سیاسی افغانستان مدام بر داعیه دیورند و تجدیدگرایی پای می‌فشارند و به بحران چندبعدی افغانستان به دست خود تداوم می‌بخشند. صورت بدیل این نوع عقلانیت، عقلانیت ابزاری و عمل‌گرایانه است. عقلانیت ابزاری و عمل‌گرایانه، عقلانیت سنجش‌گر و واقع‌نگر است. عقلانیت ابزاری هیچ‌گاه به ناممکن‌ها نمی‌پردازد و معطوف به منافع ملی، امنیت داخلی و ثبات سیاسی، توسعه جامعه را بر اساس واقعیت‌های موجود و ظرفیت قدرت ملی خود سنجش و ارزیابی می‌کند و بر مبنای این سنجش، تصمیم می‌گیرد و خط مشی داخلی و خارجی خود را تنظیم می‌کند. عقلانیت ابزاری



و عمل‌گرایانه، به قیمت دایه‌های ناممکن، داشته‌های موجود خود را حراج نمی‌کند تا جامعه را به بحران عمیق تا مرز نابودی فرو ببرد و از تمامی ابعاد فلج سازد. لذا در بررسی وضعیت افغانستان، سه مفهوم «عقلانیت سیاسی»، «فرهنگ استراتژیک» و «تجدیدگرایی» را باید در ارتباط با هم ملاحظه نمود. صورت شماتیک برآیند دو نوع عقلانیت قبیله‌ای و ابزاری را می‌توان به شکل ذیل نشان داد:



در مجموع، پاکستان و افغانستان هفت دهه است که به نحوی هردو به رویکرد تجدیدگرایی انتحاری دوجانبه نسبت به هم و مسائل منطقه روی آورده‌اند که مدل شماتیک این رویکرد انتحاری دوجانبه را به شکل ذیل می‌توان نشان داد:



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

با توجه به چارچوب نظری فوق که نشان‌دهنده سیاست تجدیدگرایی انتحاری از هردو جانب پاکستان و افغانستان در منطقه است، به تناقضات سیاست خارجی افغانستان در قبال پاکستان و ماجراجویی و زیاده‌خواهی پاکستان در منطقه که دورنمای بحران‌زایی را ترسیم می‌کند، می‌پردازیم.

۳. استراتژی متناقض افغانستان نسبت به پاکستان

به یک معنا، افغانستان پساطالبان سیاست خارجی مدون، استراتژی منطقی و استاندارد یا مشخصی به خصوص در قبال پاکستان نداشته است. سیاست خارجی به یک معنا، عبارت است از: استراتژی‌هایی که دولت‌ها جهت کسب اهداف خود در عرصه بین‌المللی اتخاذ می‌نمایند، راه‌هایی که بازیگران و تصمیم‌گیرندگان به تحلیل موقعیت خویش می‌پردازند، اهداف خود را با



توجه به ابزارهای در دسترس، تحلیل توانایی‌ها و مقدورات، و تأثیرات ساختار محیط بر سیاست خارجی بررسی نموده و تصمیم می‌گیرند و در نهایت اجرا می‌کنند (با اقتباس از: اسمیت، ۳۹۵ نه). افغانستان به صورت متناقض، از بدو تأسیس حکومت پسا طالبانی، از یک سو دست دوست به سوی تمامی همسایگان خود دراز نموده است، از سوی دیگر، در قبال پاکستان، اراده خود مبنی تجدیدگرایی و نارضایتی از تقسیمات سرزمینی و عدم به رسمیت شناختن مرزهای موجود اعلام داشته و مدام بر آن تأکید کرده است. در ادامه، این تناقضات ذیل عناوین مجزا مورد اشاره قرار می‌گیرد.

۳-۱. سیاست حسن هم‌جواری: پاکستان برادر به هم‌چسبیده افغانستان

افغانستان در سال ۲۰۰۲ تفاهم نامه حسن هم‌جواری را با شش کشور همسایه خود امضا نمود و تلاش کرد تا سیاست خود را در قبال کشورهای همسایه مبتنی بر اصل احترام متقابل، عدم مداخله و رویکرد تنش‌زدایی استوار سازد. کرزی که حضور آمریکا در افغانستان را با تئور؛ توطئه و به منظور دستیابی به اهداف دیگر و فراتر از افغانستان تفسیر می‌کرد، تداوم بحران افغانستان را نیز معلول حضور آمریکا می‌دانست. به روایت سپنتا، به تدریج هیچ موضوعی نبوده که از منظر کرزی، توطئه غربیان و آمریکا نباشد. راه حل کرزی برای خروج از بحران، دوست با پاکستان بود و در تلاش بود که به پاکستانی‌ها بفهماند که او می‌خواهد با آن‌ها دوست باشد و هر دو کشور را قربانی غربی‌ها می‌دانست و معتقد بود که حتی خود پاکستان دانسته یا نادانسته بازیگر تباثر دیگران است. پاکستانی‌ها هم هر روز با فرستادن اطلاعات دروغ و شایعات غلط به این برداشت دامن می‌زدند (سپنتا، ۱۳۹۶: ۱۷۸). کرزی معتقد بود که: «پاکستان و افغانستان د برادر به هم چسبیده‌اند» (همان: ۵۸۲). تا سال ۲۰۱۰، کرزی با حس بدبینی که نسبت به نیاد آمریکا از حضور در افغانستان پیدا کرده بود، علاقمندی و خوش‌بینی مفرطی نسبت صلح طلبی پاکستان پیدا نمود و به این باور رسید که باید با پاکستان وارد یک مرادوه صلح شد. به گفت سپنتا، در آن‌روزها، هرکسی که در برابر پاکستان هشدار می‌داد و بر صلح‌طلبی این کشور شکی می‌کرد، از نظر کرزی به مثابه دشمن صلح و آشتی در افغانستان و عامل آمریکا تلقی می‌گردید (همان: ۲۸۵). در تابستان ۱۳۹۲ نیز کرزی محمد عمر داودزی را به عنوان سفیر افغانستان در پاکستان مقرر نمود و معتقد بود که با این انتساب، روابط با پاکستان ترمیم خواهد شد و در تخی توسعه روابط و حل و فصل مناقشه به سر می‌برد، اما با رفتن داودزی نیز این خیال خوش‌بینانه



محقق نشد و سپتا اشاره می‌کند که شکست داودزی به این دلیل بود که «پاکستان بهای سنگینی می‌خواست» (همان: ۴۵۳). منظور سپتا از این صحبت در لفافه (بهای سنگین)، دو خواست پاکستان از افغانستان است: نخست، به رسمیت شناختن خط دیورند و دوم، کاهش سطح رابطه با هند و کنترل افغانستان در عرصه سیاست خارجی.

باری، کرزی که همواره از عدم برخورد جدی آمریکا با پاکستان شاکی بوده است، در مذاکره با سفیر گروسمن، نمایند خاص آمریکا در امور افغانستان و پاکستان، تلاش می‌کند بدبینی آمریکا به پاکستان را تعدیل کند و از تنها راه کنار آمدن با پاکستان به زعم خودش که دوستی افغانستان با پاکستان است، سخن می‌گوید. گروسمن پس از قتل بن‌لادن در خاک پاکستان «می‌گفت پس از کشته شدن بن‌لادن در قلمرو پاکستان، پاکستانی‌ها باید صادقانه در قضیه صلح با ما همکاری کنند و ما اقدامات پاکستان را رصد می‌کنیم که چه مقدار صادق هستند»، کرزی در برابر جدیت گروسمن، می‌گوید: «من می‌دانم که ما راه دیگری نداریم؛ ما باید با پاکستان دوستی کنیم» (همان: ۴۵۴). با روی کار آمدن سرتاج عزیز به مشاورت امنیت ملی پاکستان و ادبیات دیپلماتیک فریبکارانه او نیز کرزی و آمریکا باز هم خوشبین شدند که گشودگی در روابط با پاکستان به وجود خواهد آمد و آمریکا تلاش‌هایش را برای بهبود روابط افغانستان و پاکستان تشدید نمود، اما باز هم این تلاش‌ها نتیجه‌ای در پی نداشت. به رغم علایم ناامیدکننده، کرزی در دراز نمودن دست دوستی به سوی پاکستان خیلی فراتر رفت و «چند ماه پس از کشته شدن بن‌لادن و زمانی که رابطه آمریکا و پاکستان رو به تیرگی رفته و در اثر یک حمله هوایی آمریکا بر یکی از مراکز نظامی پاکستان در خط دیورند که به کشته شدن ۲۴ سرباز پاکستانی منجر شده بود، کرزی در مصاحبه با تلویزیون «جیو» (یک شبکه خصوصی پاکستان) در ماه اکتوبر ۲۰۱۱ گفت: خدای ناخواسته، اگر هرگاه میان پاکستان و آمریکا جنگ شروع می‌شود، افغانستان از پاکستان طرفداری خواهد کرد و افغانستان در کنار برادر خود خواهد بود. کرزی گفت هر کسی حتا اگر هندوستان به پاکستان حمله کند، افغانستان با پاکستان خواهد بود. افغانستان با پاکستان برادر خواهد بود. افغانستان هرگز نسبت به برادر خود خیانت نخواهد کرد. (کرزی، ۲۰۱۱).

سرانجام کرزی چنان شیفته پاکستان شد که پس از قتل بن‌لادن، برای نزدیک شدن به پاکستان، حتا هند را علنا به داشتن نیات ناپیدا در افغانستان متهم کرد و موجب برانگیختن ناراحتی‌هایی در روابط دو کشور شد (سپتا، ۱۳۹۶: ۴۶۷). کرزی نسبت به روی کار آمدن نواز



شریف نیز خوش‌بینی مفرط داشت و معتقد بود که وی نگاه مثبت به هند و افغانستان دارد اما شریف نیز با حيله‌گری خاصی در دیدارها با کرزی، خود را از دخالت اردوی پاکستان د افغانستان بی‌خبر می‌نمایاند و محمودخان اچکزی نیز این بی‌خبری را تأیید می‌کند (همان: ۶۶۵). کرزی در طول بیش از یک دهه زمامداری خود، به تقلا و تمنای زیادی افتاد تا با پاکستان روابط مسالمت‌آمیز و مبتنی بر حسن همجواری را برقرار کند. وی «برای رسیدن به راه حل با پاکستان به هر وسیله‌ای توسل می‌جست؛ او از هر کشوری که تصور می‌کرد شاید بتواند پاکستان تأثیر بگذارد، تقاضا می‌کرد تا میان افغانستان و پاکستان پا در میانی کند» (همان: ۶۰۵). ترافیک دیپلماتیک میان کابل و اسلام‌آباد از طریق سفرهای متعدد و پرشمار کرزی به پاکستان گفتگوهای مکرر در کابل، جلسات سه‌جانبه با حضور کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی همه با نیت یافتن راه حلی برای روابط تیره پاکستان و افغانستان نشان‌گر علاقه و تمایل شدید کرزی بر تحکیم روابط مسالمت‌آمیز میان افغانستان و پاکستان و دستیابی به صلح بود. کرزی تمایل به سازش با پاکستان را تا حد کرنش در برابر پاکستانی‌ها نیز رساند و «همیشه بدون توجه به مشکلات زمانی و یا درجه تنش‌ها هر دعوت پاکستانی‌ها را می‌پذیرفت و حتا از آن به وج می‌آمد» (همان: ۶۶۸) و به رغم شواهد آشکاری مبنی بر رویکرد مخرب پاکستان و مسائل حاشیه‌ای میان دو کشور، همواره معتقد بود که «می‌توان با این کشور به توافق و دوستی دست یافت» (همان: ۶۷۴).

با این حال، کرزی در نهایت دستاوردی در عرصه اقناع پاکستان برای همکاری در زمینه صلح نداشت و پس از ختم دوران حاکمیت خود، به خیال‌پردازانه بودن سیاستش در قبال پاکستان اعتراف نمود و چنین نتیجه‌گیری کرد که: «هیچ حکومتی در افغانستان مانند حکومت ۱۳ سال من برای نزدیک شدن به پاکستان تلاش نکرده بود. من در این سال‌ها ۲۱ بار به پاکستان سفر کردم تا شاید پاکستان با افغانستان رابطه جدیدی را آغاز کند و اسلام‌آباد هم به این درک برسد که افغانستان مستقل و صاحب حکومت و صاحب ترقی به نفع پاکستان هم است که متأسفانه چنین درکی در آن‌ها به وجود نیامد. ما امیدوار بودیم که پاکستان در راستای کمک به افغانستان آزاد و مستقل و مرفه دست از تربیت و تقویت افراطیون بردارد که متأسفانه این مساله محقق نشد. من برای برآورده کردن این امر چندین بار به پاکستان سفر کردم اما پاکستانی‌ها ... با ما همراه نکردند. پاکستان، افراط‌گرایی را به عنوان ابزاری در خدمت خود می‌داند و از افراطیت به عنوان



وسيله‌ای برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کند... امیدواریم که با توجه به کشته شدن ده‌ها دانش‌آموز در مدرسه‌ای در پیشاور پاکستان، به تغییر روش پاکستان منتهی شود و پس از این از افراط‌گرایی به عنوان ابزار سیاست خارجی استفاده نکند» (کرزی، ۱۳۹۳). اما روش پاکستان هیچ‌گاه تغییر نکرد و وزیر خارجه کرزی (سپتا) گزارش می‌دهد که ما آدرس‌های رهبران طالبان را در اختیار پاکستان قرار می‌دادیم، اما همواره پاسخ پاکستان به جای اقدام این بود که «در این آدرس‌ها کسی نبوده است و خانه‌ها قبل از رفتن ما تخلیه شده بودند» (سپتا، ۱۳۹۶: ۷۰۷). تخلیه خانه‌ها نیز توسط خود آی اس آی پیشاپیش انجام می‌یافته است و پس از تخلیه و جا به جایی رهبران طالبان، به صورت صوری عملیاتی را راه انداخته و با تهیه عکس و فیلم از آدرس تخلیه‌شده، پرونده را خاتمه یافته اعلام می‌کردند.

چارچوب و خطوط اصلی رویکرد و سیاست خارجی محمدشرف غنی نیز در منشور انتخاباتی تیم تحول و تداوم انعکاس یافته بود (غنی، ۱۳۹۲: ۲۰۳-۲۰۶). به نظر می‌رسد که این چارچوب و برداشت پیش‌انتخاباتی غنی، حداقل در قبال پاکستان مبتنی بر یک منظر خوش‌بینانه و دور از واقعیت‌های موجود است. غنی به تحول در نوع نگاه و استراتژی آینده پاکستان در مورد افغانستان باور داشت و معتقد بود که سیاست‌مداران پاکستان با انتخاب صدراعظم نوازشریف به دو نتیجه بنیادی رسیده‌اند: «یکی این که افراطیت به عنوان یک خطر جدی نظام پاکستان را تهدید می‌کند. از این جهت، برداشت سنتی پاکستان که نهادهای افراطی را به «خوب» و «بد» تقسیم می‌کردند، در حال از بین رفتن است. به باور غنی، درک کنونی دولت‌مداران پاکستان از یک تغییر مثبت در دیدگاه آنان حکایت می‌کند و در صورتی که این دیدگاه در زیربنای سیاست‌های منطقی آنان نیز قرار گیرد، وضعیت منطقه در کل بهبود خواهد یافت و ثبات منطقه که ارتباط زنجیره‌ای با ثبات داخلی هر یک از دولت‌های منطقه دارد، به طوری بنیادی تغییر خواهد کرد. دوم این که پاکستانی‌ها پی برده‌اند که اگر مخالفین مسلح در افغانستان قدرت سیاسی را به دست گیرند، حرکت‌های مشابه آن‌ها در داخل پاکستان نیز تقویت خواهد شد. این خطر نیز دولت‌مداران پاکستان را به طوری جدی نگران ساخته و امید آن است که با عمیق‌شدن این درک، زمینه برای دورشدن از تضادهای مسلحانه و دست‌کشیدن از راه‌اندازی جنگ‌های نیابتی علیه کشورهای همسایه فراهم شود و شرایط برای صلح و ثبات دایمی در سطح منطقه مساعدتر گردد» (غنی، ۱۳۹۲: ۲۶).



اما این آرزوها نه تنها در دوران غنی و نواز شریف برآورده نشد، بلکه شرایط امنیتی افغانستان در اثر مداخلات عریان پاکستان، رو به وخامت بیشتر رفت. معمای صلح و برقراری روابطه مسالمت آمیز میان دو کشور حل نشد. غنی هرچند در همان سال اول زمامداری اش پس از علای نامیدکننده ای که در سیاست پاکستان مشاهده کرد، برای پاکستان شش ماه ضرب الاجل تعیین کرد تا در سیاست های خویش تغییر بیاورد. شش ماه از تعیین ضرب الاجل اشرف غنی برآورد، پاکستان مبنی بر تغییر رویه در عرصه مذاکرات صلح نیز سپری شد، اما تا کنون چند سال از آ ضرب الاجل هم گذشت و در رویکرد پاکستان هیچ گونی تغییر و تحولی تا کنون مشاهده نشد است. رئیس جمهور غنی سفر به اسلام آباد و راولپندی را جزو اولین برنامه های کاری خویش در ماه های اول زمامداری خود قرار داد. اشرف غنی برای نشان دادن حسن نیت خود، پس از اولین سفر خارجی اش به عربستان سعودی و انجام مراسم حج عمره، به پاکستان سفر نمود. و بدون در نظر گرفتن تشریفات سیاسی و نظامی به پاکستان رفت و حتا شخصا به مقر فرمانده اردوی پاکستان حضور پیدا کرد و از اردو و دولت پاکستان تقاضا کرد که در روابط شان دولت افغانستان تجدید نظر کنند و در زمینه تأمین صلح و امنیت و مذاکره با طالبان، با افغانستان همکاری لازم را انجام دهند. غنی، با سرتاج عزیز، مشاور امنیتی و خارجی نخست وزیر پاکستان و هم چنین مولانا فضل الرحمن، رهبر جمعیت علمای اسلام، دیدار و گفت و گو کرد. غنی پیش از این، در سفرش به عربستان سعودی و چین، از این دو شریک استراتژیک پاکستان خواست بود که برای همکاری بیشتر در روند استقرار صلح در افغانستان، بر پاکستان فشار وارد کنند. (بی سی، ۲۰۱۴).

در مدت کم تر از یک سال، چندین هیأت بلندپایه نیز از اسلام آباد به کابل سفر نمود سرانجام سه شنبه ۲۲ ثور ۱۳۹۴ نیز نواز شریف و راحل شریف در رأس یک هیأت بلندپایا به کابل آمدند. اما تراکم سفر و ترافیک دیپلماتیک میان کابل و اسلام آباد در دوران غنی نیز مشکلات بنیادین میان دو همسایه فایق نیامد و معضل امنیت و تروریسم و بحران درازدامنه راه حلی نرسید. در کنفرانس خبری رییس جمهور غنی و نواز شریف نیز گزاره های کلیشه ای همیشگی تکرار شد: «هر دو همسایه از ناامنی رنج می بریم»، «در مبارزه علیه تروریسم هم صا هستیم»، «طالبان باید به پای میز مذاکره کشانده شوند» و... مجموع دیدارها، سفرها و ملاقات ها؛ دوجانبه و چندجانبه ای که در طول چهار سال اول ریاست جمهوری اشرف غنی با موضو



” در مجموع، در طول نزدیک به دو دهه بعد از سقوط امارت اسلامی مورد حمایت پاکستان در افغانستان، افغانستان همواره خود را متعهد به رعایت اصل حسن هم‌جواری و سیاست تنش‌زدایی اعلام نموده و در برابر، از پاکستان نیز دو خواست و انتظار جدی داشته است: نخست، دست برداشتن از جنگ اعلان‌نشده علیه افغانستان از طریق حمایت گروه‌های تروریستی و گسیل آنان به افغانستان و دوم، احترام به حق حاکمیت ملی افغانستان و دست برداشتن از نیت کنترل بر سیاست خارجی افغانستان به خصوص در روابط با هند. اما تا کنون هیچ‌کدام از این انتظارات برآورده نشده است.“

روابط افغانستان و پاکستان و صلح‌سازی و بهبود روابط دو کشور انجام شده است و شخص رئیس‌جمهور افغانستان در آن‌ها حضور داشته است (به جز دیدارها و سفرهای سایر کارگزاران سیاسی)، به بیش از پنجاه مورد می‌رسد (ر. ک. به پایگاه اطلاع‌رسانی ارگ ریاست جمهوری). این موارد شامل سفر رئیس‌جمهور غنی به پاکستان و یا سفر مقامات رسمی طراز اول پاکستان به کابل برای گفتگو و مذاکره، دیدارهای سه‌جانبه با وساطت کشورهای چون ایالات متحده، چین، ترکیه، آلمان، روسیه و... دیدار رئیس‌جمهور غنی با صدراعظم، لوی درستیز، وزیر خارجه و سایر مقامات پاکستانی می‌باشد. اما این ترافیک دیپلماتیک در دوره دولت وحدت ملی نیز هنوز نتوانسته است گره از کار دو همسایه بگشاید و هنوز کلید صلح به دست نیامده است.

غنی از ابتدا بر همین باور بود که «ما در برابر یک جنگ اعلام‌نشده (از سوی پاکستان علیه افغانستان) قرار داریم». با این حال، گاه زبان نرم و دیپلماتیک و حسن نیت خود را به پاکستان نشان داده است. گاه امیدوار به تغییر پاکستان از درون گردیده است، گاه برای پاکستان ضرب‌الاجل تعیین کرده است و گاه از کشورهای دیگر خواسته است که بر پاکستان فشار وارد کند و گاه از تلاش برای شکل‌گیری اجماع منطقه‌ای و جهانی در مورد معضل امنیتی افغانستان و انزوای پاکستان به عنوان حامی تروریسم سخن به میان آورده است (ریاست مطبوعات: ۱۳۹۶: ۵۵). اما هیچ‌کدام در تغییر مسیر پاکستان تأثیری نداشته و پاسخ مثبتی دریافت نکرده است. با این حال، هنوز غنی ناامید نشده است و بعد از روی کار آمدن عمران خان رهبر تحریک انصاف به عنوان صدراعظم پاکستان، طی تماس تلفونی با او، پیروزی وی را در انتخابات پارلمانی آن کشور به نمایندگی از دولت و مردم افغانستان تبریک گفت و او را به سفر به کابل دعوت نمود. غنی به عمران خان یادآوری کرد که «تمرکز ما به گذشته نبوده، بلکه به آینده روشن می‌باشد و بر اساس آن بنیاد مناسبات را در عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌گذاریم. (غنی، ۱۳۹۷).

در مجموع، در طول نزدیک به دو دهه بعد از سقوط امارت اسلامی مورد حمایت پاکستان



در افغانستان، افغانستان همواره خود را متعهد به رعایت اصل حسن هم‌جواری و سیاست تنش‌زدایی اعلام نموده و در برابر، از پاکستان نیز دو خواست و انتظار جدی داشته است: نخست دست برداشتن از جنگ اعلان‌نشده علیه افغانستان از طریق حمایت گروه‌های تروریستی و گسیه آنان به افغانستان و دوم، احترام به حق حاکمیت ملی افغانستان و دست برداشتن از نیت کتر بر سیاست خارجی افغانستان به خصوص در روابط با هند. اما تا کنون هیچ‌کدام از این انتظارات برآورده نشده است.

۲-۳. عبور از سیاست امنیت‌محور به روابط اقتصاد محور

پاکستان از بدو تأسیس آن، به عنوان کشور امنیتی یا کشور ناامن ظهور نمود و از آغاز، ماهیه روابطش با همسایگان رابطه امنیت محور تعریف شد و هیچ‌گاه به سمت روابط اقتصادمحور جهت داده نشد. منافع اقتصادی چسبی است که هم در درون جوامع نقش ماده ادغام‌کننده ایفا نموده و به ملت‌سازی و رشد دموکراسی کمک می‌کند و هم پیوندهای منطقه‌ای و بین‌المللی کشورها را تعیین می‌بخشد. امروزه عنصر اقتصاد و منافع مشترک اقتصادی کشورها، نقش محور در تنظیم مناسبات خارجی‌شان دارد. از قدرت‌های بزرگ تا قدرت‌های متوسط منطقه‌ای، علی‌رغم تفاوت در فرهنگ و ایدئولوژی، به دلیل منافع مشترک اقتصادی، روابط گسترده‌ای برقرار نموده‌اند که با تقدم فرهنگ، هویت و ایدئولوژی، این منافع دو سویه صدمه خواهد دید و در نهایت به اضمحلال فرهنگی، بحران هویتی و استحاله شدن ایدئولوژی نیز منجر خواهد شد. به همین جهت، امروزه حق تقدم همواره با منافع اقتصادی تشخیص داده می‌شود و سایر سیاست‌ها مواضع بر همین مبنا تنظیم می‌گردد. منافع اقتصادی مشترک خود ضامن بقا و استمرار روابط مسالمت‌آمیز و پرهیز از درگیری و مناقشه است. گرمی و استحکام روابط چین و پاکستان به جز پناه آوردن از چتر آمریکا به رقیب شرقی‌اش، ریشه در منافع اقتصادی مشترک این دو کشور دارد. کانال ترانزیتی و شاهراه اقتصادی کاشغر-گوادر یکی از نمادها و عناصر این منافع مشترک به شمار می‌رود. این دهلز اقتصادی ۳۰۰۰ کیلومتری که ۹۰ درصد آن در خاک پاکستان قرار دارد، از کاشغر در چین شروع شده و سراسر شرق تا غرب پاکستان را در بر گرفته و نهایتاً به بندر گوادر در جنوب غرب پاکستان منتهی می‌شود و چین را به اقیانوس هند وصل می‌کند. همین منافع مشترک اقتصادی ایجاب می‌کند که چین نفوذ بسیار چشم‌گیری در پاکستان داشته و پاکستان نیز برای تعامل دوستانه و مناسبات مسالمت‌آمیز با چین، ارزش ویژه‌ای قایل باشد.



با توجه به نمونه‌های فوق و نمونه‌های پر شمار دیگر در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، می‌توان بر نقش کلیدی منافع اقتصادی در تنظیم روابط دو کشور افغانستان و پاکستان تأکید ورزید. جدا از نقش اختلافات مرزی و نقش کلیدی هند در تنظیم مناسبات و تعیین رویکرد پاکستان نسبت به افغانستان، پاکستان همواره تلاش نموده است تا در کنار ابعاد امنیتی مناسبات، منافع اقتصادی خود را چراغ راهنمای تعیین و تعقیب استراتژی در قبال افغانستان قرار دهد. در چند دهه گذشته و از جمله چهارده سال اخیر، پاکستان از مسیر تولید، تربیت، تمویل و حمایت تروریسم توانسته به بسیاری از خواسته‌ها و از جمله منافع اقتصادی خود دست یابد. اما با عقلانیت و تدبیر دو سویه از جانب دستگاه دیپلماتیک دو کشور، می‌توان مسیر نامشروع تعقیب منافع اقتصادی (تروریسم و تریاک) را به یک مسیر مشروع و درآمدزاتر (تاپی و کاسا-۱۰۰۰) تغییر داد و از ظرفیت‌های اقتصادی افغانستان برای پاکستان و منطقه بهره گرفت و چهارراه ترانزیتی را جای‌گزین چهارراه قاچاق، مواد مخدر و لانه تروریسم نمود. افغانستان در موقعیت یک کریدور اقتصادی، حلقه وصل مؤثری در اتصال آسیای جنوبی و آسیای مرکزی به شمار می‌رود که کوتاه‌ترین مسیر را در ترانزیت کالا و روابط تجاری دو منطقه شمال و جنوب فراهم می‌سازد.

تا کنون، نگاه امنیتی حاکم در روابط افغانستان و پاکستان، این ظرفیت را کاملاً به تعلیق برده است. افغانستان تا حدودی بر اهمیت روابط اقتصادی و روابط اقتصادی محور به جای روابط امنیت محور واقف بوده است. تفاهم‌نامه‌های متعددی تجاری و ترانزیتی با پاکستان در طول سالیان گذشته به امضا رسیده است. روابط ترانزیتی دو کشور (انتقال کالاهای پاکستان به آسیای میانه از طریق افغانستان و انتقال کالاهای افغانستان به هند از طریق پاکستان)، پروژه‌های تاپی و کاسا ۱۰۰۰، پروژه برق ۱۵۰۰ مگاواتی رودخانه کنر، احداث و تکمیل راه‌های جلال‌آباد و چمن-سپین بولدک، قرارداد ترانزیتی سه جانبه میان پاکستان، افغانستان و تاجیکستان و... جزو پروژه‌هایی بوده است که بارها میان افغانستان و پاکستان مورد گفتگو و توافق قرار گرفته و به عقد قرارداد نیز منتهی شده است، اما پاکستان به هیچ یک متعهد نمانده است. در مقابل، پاکستان همواره در برابر انتقال کالاهای تجاری افغانستان چالش ایجاد نموده و کالاهای تجاری تاجران افغانستان ماه‌ها در خاک پاکستان متوقف مانده است و زیان‌های فراوانی متوجه تاجران افغانستان شده است. پاکستان به این هم اکتفا نکرده است و همواره تلاش نموده است تا در برابر روابط استراتژیک افغانستان در عرصه ترانزیت با دیگر کشورها نیز چالش ایجاد نماید. پاکستان به آسیای میانه نیاز



شدید دارد و همواره تلاش نموده است برای وصل به آسیای میانه، به نحوی افغانستان را دو بزند. سپنتا گزارش می‌دهد که: «پاکستانی‌های می‌خواستند با سوء استفاده از روابط نیک میان و تاجیکستان پروژه وصل آن کشور از طریق کریدور واخان به آسیای میانه را عملی کنند. ای کار به این معنا بود که افغانستان اهمیت استراتژیک‌اش را به عنوان نقطه وصل میان آسیای میا و جنوب آسیا کاملاً از دست بدهد. پاکستان امکان آن را بیابد تا مستقیماً از طریق تاجیکستا به آسیای میانه وصل شود... آنان به دلیل حساسیت افغانستان از این پروژه منصرف شده و پاکستان اطلاع داده بودند که می‌خواهند این موضوع را از اجندای گفتگوهای دو کشور برو کنند» (سپنتا، ۱۳۹۶: ۷۱۹).

دولت وحدت ملی افغانستان از بدو روی کار آمدن خود، تلاش‌های پیگیری در زمینه فعالیت رساندن ظرفیت اقتصادی منطقه انجام داد. اشرف غنی بیش از کرسی بر اهمیت روابط اقتصادی و ظرفیت محوری افغانستان به عنوان نقطه وصل همسایگان واقف بود و تلاش نمود که پاکستان را به تغییر رویکرد از امنیت محوری به اقتصادمحوری قانع سازد. اما این تلاش، مؤثر واقع نشد. در برابر سیاست‌های مخرب پاکستان، دولت وحدت ملی بر سر راه صدور کالاهای پاکستان به تاجیکستان نیز ناگزیر شد چالش‌هایی ایجاد کند، اما این امر سبب شد به روابط افغانستان و تاجیکستان آسیب برساند و تاجیکستان تمام کنسول‌گری‌های خود را در شمال کشور (به جز مزار شریف) تعطیل نمود. سیاست‌های مخرب پاکستان در عرصه ترانزیت در نهایت افغانستان را ناگزیر ساخت تا در عرصه ترانزیت و صادرات و واردات خود در دور دولت وحدت ملی به دهلزهای هوایی رو بیاورد.

۳-۳. پاکستان دشمن اصلی که باید هدف حمله قرار گیرد.

از سوی دیگر، به صورت متناقض، دولت افغانستان پاکستان را که از یک‌سو به گفته کرز: «برادر به هم‌چسبیده افغانستان» است، همواره به عنوان دشمن اصلی و عامل اصلی ناامنی بحران در افغانستان معرفی نموده و از جامعه جهانی و ایالات متحده آمریکا انتظار داشته است که بر پاکستان حمله نموده و لانه‌ها و پایگاه‌های تروریسم را در خاک پاکستان بخشکاند. روایت وزیر خارجه کرزی، سپنتا، کرزی بارها اصرار بر آن داشته است که باید جنگ را به داخل پاکستان بکشیم، اما وزیر خارجه‌اش معتقد است که ما توانایی آن را نداشتیم (همان: ۴۴۲). کرزی در ملاقات‌های متعدد خود با مقامات آمریکایی، تکرار نموده است که خاک پاکستان مأم



تروریسم است و باید مورد حمله آمریکا قرار گیرد و لانه‌های تروریسم در آنجا خشکانده شود. نپیتا کم‌تر گزارشی را از نشست‌ها و ملاقات‌های کرزی با مقامات عالی‌رتبه آمریکایی (رییس جمهور، وزیر خارجه و وزیر دفاع) تا سفیر یا دیپلمات‌های وزارت خارجه آمریکا را ثبت کرده است که در آن‌ها کرزی خواستار حمله آمریکا به پاکستان و لانه‌های تروریسم در خاک آن کشور نشده باشد. در سفر کرزی در نهم می ۲۰۱۰ به آمریکا، ضمن تأکید بر ضرورت تهاجم آمریکا به پاکستان، خطاب به هیلاری کلinton وزیر خارجه ایالات متحده می‌گوید: «ما به شما چک سفید می‌دهیم هر اقدامی که شما علیه پاکستان انجام دهید، ما با شما هستیم» (همان: ۳۳۹). اما آمریکایی‌ها همیشه از تأثیرات منفی حمله بر خاک پاکستان صحبت کرده‌اند (همان: ۲۴۵) و تا کنون تن به این کار نداده‌اند. در ۲۳ قوس ۱۳۸۵ نیز کرزی در دیدار با مردم قندهار اعلام کرد که: «دولت کابل به خواسته‌های پاکستان تن نخواهد داد، حتی اگر ۲۵ میلیون افغان در کشور کشته شوند و افغانستان غلام حلقه به گوش این کشور نخواهد شد» (همان). مسلم است که پاکستان هم بدون حل مسائل بنیادین میان دو کشور، هرگز دست از مداخله بر نخواهد داشت و گویا منتظر است که افغان‌ها یا خود تسلیم خواست پاکستان شوند و یا این ۲۵ میلیون افغان مورد اشاره کرزی، کشته شوند و افغانستان هم بدون مزاحمی، به عنوان حیاط خلوت پاکستان یا صوبه پنجم پاکستان در اختیارش قرار گیرد.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

۴-۳. داعیه دیورند و هبوط مضاعف؛ از گندم تا گندمک

گفته‌اند آدم با خوردن میوه ممنوعه که اغلب به گندم تفسیرش می‌کنند، از بهشت یا باغ عدن بیرون شد و با هبوطش در زمین، فرزندان را در کره خاکی سرگردان نمود. اما مسلمانان افغان گویا دوبار طعم تلخ این میوه ممنوعه را چشیده و علاوه بر چشیدن طعم گندم، کشیدن و استنشاق دود گندمک نیز سبب سیه‌روزی بیشتر آنان گردیده و اگر با گندم سرگردان بهشت و باغ عدن گردیدند، با گندمک، بهشت خاکی خویش را نیز به جهنم سوزان و گدازان تبدیل نمودند. ۱۳۶ سال پیش (۱۸۷۹م/۱۲۵۸ش) با عصای امیر یعقوب خان چاه ویلی در جنوب کشور کنده شده (معاهده گندمک) و در ۱۸۸۰م/۱۲۵۹ش) با نوک شمشیر عبدالرحمن و مغز و زبان سِر هنری مارتیمر دیورند این چاه ژرفا یافت و به نام «خط دیورند» به کابوس ساکنان این خاک تبدیل شد. اکنون بیش از یک قرن است که تمام داشته‌های فرهنگی و اقتصادی یک ملت در آن غرق گردیده و ثبات و امنیت آن قربانی شعله‌های آتش این چاه ویل شده است. محتوای





در عصر حاکمیت

مجاهدین و امارت اسلامی طالبان، داعیه دیورند به تعلیق رفت. در حقیقت این دو جریان که مورد حمایت جدی پاکستان بودند و با تحریک و تشویق پاکستان به وجود آمده بودند، فلسفه وجودی شان از منظر پاکستان آن بود که پاکستان را به اهداف استراتژیک خودش در افغانستان نزدیک سازند (ویرانی افغانستان و در نهایت شکل‌گیری یک دولت قابل کنترل و تحت الحمایه).

“

معاهده دیورند تا زمان ظاهرشاه و صدارت محمودخان که هم‌زمان با تشکیل کشور مستقلی نام پاکستان است، در چند مرحله مورد تأیید حکومت‌های وقت کشور قرار گرفته است که به قرار ذیل است:

۱. معاهده لویی دین - حبیب الله: در تاریخ ۲۱ مارچ ۱۹۰۵م امیر حبیب‌الله فرزند عبدالرحمن در معاهده با لویی دین نماینده انگلیس، سرحد بودن خا دیورند در جنوب کشور را مورد تأیید قرار داد (آریانفر، ۱۳۹۰: ۱۷۶).

۲. معاهده راولپندی: این معاهده بین حکومت امانی و انگلیس در ۸ اگست ۱۹۱۹م امضا شد که در ماده چهارم و پنجم آن آمده بود: «تصدیق مجدد خط دیورند از جانب افغانستان و تعیین خط سرحد در حصه تورخم به می انگلیس. دولت افغانستان سرحد هند و افغان را همان‌طوری که توسط امیر مرحوم [حبیب الله] پذیرفته شده بود، قبول می‌نماید» (همان: ۱۷۷).

۳. معاهده صلح کابل: این معاهده نیز در عصر امانی و در ۲۲ نومبر ۱۹۲۱ توسط محمود طرزی وزیر خارجه افغانستان و هیئری دابس نماینده فو العاده بریتانیا در کابل به امضاء رسید. معاهده صلح که متشکل از ۱۴ ماده بود، برخی محتویات معاهده سال ۱۹۱۹ راولپندی را منسوخ نمود، اما در ارتباط با خط دیورند به عنوان سرحد بین المللی افغانستان، یکبار دیگر توسط جانب افغانی این سرحد به رسمیت شناخته شد و تأیید گردید (غبار، ۱۳۷۸: ۷۸۳).

۴. تصدیق نامه نادرخان: نادرخان برادرش سردار شاه‌ولی‌خان را به عنوان وزیر مختار و نماینده خاص به لندن فرستاد و در مذاکره و مبادله یادداشت دیپلماتیک با آرتر هیندرسن وزیر خارجه بریتانیا در ۶ جولای ۱۹۳۰م معاهده صلح کابل را مورد تأیید قرار داد. در ماده دو این یادداشت آمده است که: «در پاسخ [به یادداشت شما] من نیز افتخار دارم تا رسماً ثبت نمایم که درک ما نیز همین است که این دو معاهده [معاهده ۱۹۲۱ و معاهده تجارتی جو ۱۹۲۳] دارای اعتبار تام بوده و کاملاً مرعی الاجرا می‌باشد» (اندیشمند، ۱۳۹۱: ۱۵۰).

در سال ۱۹۴۶ شاه محمودخان که به صدارت افغانستان رسیده بود، با ارسال نامه‌ای به دولت انگلستان در مورد آن سوی دیورند، از دولت بریتانیا تقاضا کرد تا با توجه به انکشاف وضعیت سیاسی هند بریتانیوی، موضوع تعیین سرنوشت مردم پشتون در آن سوی دیورند مورد توجه

قرار داده شود. یک سال بعد که دو کشور هند و پاکستان از هم جدا شدند، بار دیگر صدر اعظم افغانستان طی یادداشت رسمی موضوع تعیین سرنوشت پشتون‌های آن سوی خط دیورند را به دولت بریتانیا یادآور شد و در این یادداشت تذکر داده شد که برای پشتون‌ها و بلوچ‌ها فرصت داده شود تا حکومت خود را تشکیل دهند و یا هم به افغانستان پیوندند دولت بریتانیا در پاسخ به درخواست کابل نوشت: سرحدات آزاد حل و فصل شده است و خط دیورند به حیث یک سرحد و حد فاصل بینالمللی شناخته شده، پیمان ۱۹۲۱ هنوز موجود و مورد تطبیق است که خط دیورند را دوباره تأیید می‌کند. دولت بریتانیا ضمن هشدار به هر گونه مداخله افغانستان در امور هند و پاکستان، افزود که نقشه این خط بینالمللی به هر گونه ادعای افغانستان در مورد خودمختاری ارضی و یا نفوذ بر مردم شرق دیورند نقطه پایان گذاشته است. دولت پاکستان به مثابه دولت جانشین هند بریتانیوی مالک کامل این منطقه و حاکم بر مردم آن بوده و حق و مسئولیت یک دولت جانشین را به دوش دارد. هم‌چنان بریتانیا ادعا نمود که مسأله خودمختاری پشتون‌ها در همه‌پرسی سال ۱۹۴۷ تحت نظارت بریتانیا حل گردیده و آنان تابع دولت پاکستان خواهند بود (همان: ۷۰).

با روی کار آمدن سردار محمد داود، مسأله دیورند جدی‌تر شد و او دوره صدارت و در سال ۱۹۵۵م/ ۱۳۳۴ش. در تقوای جدی‌تر برای الحاق ماورای دیورند به افغانستان برآمد و تا مرز برخورد کامل نظامی میان افغانستان و پاکستان نزدیک شد. در واقع، سردار محمد داودخان اولین جرقه را بر تنور دیورند انداخت و علاوه بر طرح مجدد منازعه دیورند و نمک ریختن بر این زخم ناسور، با غلطیدن به سمت شوروی، هم غرب را هشدار داد و هم پاکستان را هشیار نمود که برای فردای خود تدبیری بیندیشد. از آن لحظه به بعد و با هم‌زمان شدن اتخاذ این رویکردها با ظهور جنبش‌های اسلامی و اسلام سیاسی در خاورمیانه، اهداف غرب در کنترل رقیب شرقی و نیات همسایه نوظهور به نام پاکستان به منظور مراقبت از مرزهای شمالی و در واقع محافظت از هستی خود، هم‌سو شد و گره‌های کور بی‌شماری را بر سر راه جامعه افغانی ایجاد نمود که تاکنون با دندان هم گشوده نشده است. پس از سردار محمد داودخان، منازعه ممتد و ناپیدا بر سر خط دیورند با آثار پیدا و آشکار آن، از آموزش و تقویت چریک‌ها و احزاب جهادی تا تربیت و تجهیز طالب، ارسال سیل انتحار، ظهور بنیادگرایی و تبدیل شدن کشور به لانه تروریستان و سرانجام ورود داعش، گره کور و ریشه اصلی بحران افغانستان به شمار می‌رود.





در عصر حاکمیت مجاهدین و امارت اسلامی طالبان، داعیه دیورند به تعلیق رفت. در حقیقت این دو جریان که مورد حمایت جدی پاکستان بودند و با تحریک و تشویق پاکستان به وجود آمده بودند، فلسفه وجودی شان از منظر پاکستان آن بود که پاکستان را به اهداف استراتژیک خودش در افغانستان نزدیک سازند (ویرانی افغانستان و در نهایت شکل‌گیری یک دولت قابل کنترل و تحت الحمایه). از آن‌جا که در حقیقت پاکستان ولی نعمت این دو جریان به شمار می‌رفت، زمینه و منطقی برای طرح داعیه دیورند وجود نداشت. اما پس از سقوط امارت اسلامی و روی کار آمدن دولت جدید، مجدداً داعیه دیورند به عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر چالش‌برانگیز در روابط افغانستان و پاکستان مطرح گردید. حامد کرزی به صورت مکرر بر عدم رسمیت خط فرضی دیورند تأکید و تصریح نموده است که هرگز این خط را به رسمیت نمی‌شناسد. به گفته سپینا وزیر خارجه کرزی، «موضوع دیورند و آزادی مناطق از دست‌رفته افغانستان بدون شک همیشه یکی از مسایل اصلی بود که رییس جمهور افغانستان و برخی از همکاران وی را مشغول می‌داشت» (سپینا، ۱۳۹۶: ۵۲۷). کرزی در ملاقات با جان کری وزیر امور خارجه ایالات متحده از حسن نیتش نسبت به پاکستان چنین اطمینان می‌دهد: «ما می‌خواهیم به آن‌ها اطمینان بدهیم که از جانب افغانستان آسیب نخواهند دید. این حسن نیت ما البته به مفهوم به رسمیت شناختن خط دیورند و به معنای کنترل پاکستان روی سیاست خارجی افغانستان نیست» (همان). در ماه ثور ۱۳۹۲ نیز حامد کرزی تأکید کرد که «افغانستان هیچ‌زمانی خط مرزی بین دو کشور را به رسمیت نمی‌شناسد هیچ حکومتی در افغانستان این خط را نخواهد پذیرفت و نباید هم هیچ حکومت افغانستان جرات این کار کند، چون ملت افغانستان نفرین می‌کند و می‌راند». (کرزی، ۲۰۱۳).

پیشنهاد مشخص کرزی، حل مسأله دیورند بر اساس الگوی انتگراسیون فرانسه و آلمان پس از جنگ جهانی دوم بوده است. وی در مذاکرات متعدد به این راه حل اشاره و تصریح می‌کند. کرزی در دیدار با اوباما مطرح می‌کند که: «ما با پاکستان بدون شک یک اختلاف تاریخی داریم. آنان در هراس اند و می‌دانند که ما از سرزمین‌های از دست رفته خود صرف نظر کرده نمی‌توانیم. ما خواهان یک راه حل مانند اتحادیه اروپا با پاکستان هستیم» (سپینا، ۱۳۹۶: ۵۱۲). در دیدار با مقامات پاکستانی نیز تصریح می‌کند: «افغانستان خواهان حل این موضوع به همان شیوه‌هایی است که اروپاییان مانند آلمان و فرانسه مشکلات‌شان را بعد از جنگ جهانی دوم حل کردند. همگرایی منطقه‌ای بهترین راه حل‌ها می‌باشد» (همان: ۶۰۱). اما این راه حل هرگز مورد پسند

رهبران نظامی و حتا مورد پسند مقامات ملکی پاکستان قرار نگرفته است.

رئیس جمهور غنی نیز به رغم آن‌که متمایل به حل مسأله دیورند به نظر می‌رسید، در منشور انتخاباتی‌اش شاید بنا بر ملاحظات انتخاباتی، موضع متفاوت از کرزی در باب دیورند مطرح نکرد. راه حل پیشنهادی وی همان راه حل پیشنهادی کرزی است: «می‌خواهیم با استفاده از تجربه موفق اروپا، به ویژه آلمان و فرانسه، رابطه و مناسبات خود با پاکستان را به گونه‌ای تأمین کنیم که موجب اعتبار دو دولت باشد» (غنی، ۱۳۹۲: ۲۰۵). غنی با ابهام و احتیاط و احاله سرنوشت خط دیورند به گذر زمان، هم‌چنان تأکید می‌ورزد که «خط دیورند میراث استعمار برای هر دو مملکت است، برای ما اولویت کاری محسوب نمی‌شود؛ زیرا این خط یک سرحد بسته نیست و با توجه به شرایط و امکانات قرن ۲۱ هیچ‌گاه به یک سرحد بسته تبدیل شده نمی‌تواند. فیصله نهایی در مورد سرنوشت خط دیورند مستلزم اجماع ملی در افغانستان و رضایت مردمان دو طرف خط است که برای رسیدن به آن زمان و طرح‌های مشخص و سازنده‌ای ضرورت داریم». (همان: ۲۰۶). در سال ۱۳۹۴ گویا دولت وحدت ملی بنای باز نمودن باب مذاکره در باب خط دیورند را داشت که با هشدار حامد کرزی مبنی بر تحریک عرق سران قبایل مواجه شد. رسانه‌ها هشدار کرزی را چنین گزارش دادند که به رغم تخلفات رئیس دولت وحدت ملی از تعهداتش مبنی بر مشورت در باب عزل و نصب کارگزاران حکومتی و موارد دیگر، تا هنوز گلایه و شکایتی نکرده‌ام و سکوت پیشه ساختم، اما در باب دیورند سکوت نخواهم کرد و صدای خود را خواهم کشید. پس از آن، دولت وحدت ملی نیز در خصوص خط دیورند محتاطانه سکوت نموده و از گفتگو در باب «تابوی دیورند» اجتناب کرده است.

۳-۵. موضع جامعه جهانی در باب رویکرد افغانستان نسبت به پاکستان

انتظار افغانستان از جامعه جهانی آن بوده است که ضمن حفظ داعیه دیورند از سوی افغانستان، آمریکا و جامعه جهانی در صورت کوتاه نیامدن پاکستان و حمایت از تروریسم، به خاک پاکستان حمله نماید. اما از منظر جامعه جهانی نه داعیه دیورند یک خواست منطقی است و نه حمله بر پاکستان. جایگاه افغانستان در عرصه بازی‌های جهانی و منطقه‌ای پس از جنگ سرد افول نمود، هرچند هنوز اهمیت خود را کامل از دست نداده است، اما در فضای پساجنگ سرد، پاکستان برای آمریکا بیش از افغانستان اهمیت یافت. به همین جهت، سلطه پاکستان بر سیاست خارجی افغانستان و به خصوص مدیریت روابط افغانستان با هند توسط پاکستان، از منظر آمریکا یک





امر قابل پذیرش است. «آمریکا پذیرفته بود که افغانستان باید نقش تعیین‌کننده پاکستان را در افغانستان قبول کند و افغانستان در چارچوب چنین مناسبات نامتعادل قدرت با پاکستان روابطش را سامان بدهد» (سپتا، ۱۳۹۶: ۵۳۶). واقعیت آن است که در سال ۲۰۰۱ اجماع جهانی برای تأمین ثبات و مبارزه با تروریسم در افغانستان شکل گرفت، اما جامعه جهانی برای این نیامده بود که سرزمین‌های از دست‌رفته ما را به ما برگرداند.

آمریکا از مداخلات پاکستان و خطری که پاکستان در برابر افغانستان با تمویل و حمایت تروریسم ایجاد نموده است، به خوبی آگاه است و کارگزاران آمریکایی بارها به این واقعیت اشاره نموده‌اند. بوریس رایدل یکی از اعضای هیأت مذاکره‌کننده آمریکایی در مورد پیمان استراتژیک میان افغانستان و ایالات متحده بود و نویسنده کتاب هم‌آغوشی مرگبار (در باب روابط آمریکا پاکستان) به شدت نگاه منفی به پاکستان داشته و در کتابش نیز پاکستان را «خطرناک‌ترین کشور دنیا» توصیف می‌کند (ر. ک. رایدل، ۱۳۹۳). اما در میان سیاست‌مداران آمریکایی، بنا به دلایل در مورد هرگونه رفتار خشن و یا حمله بر پاکستان، به اجماع نرسیده‌اند. آمریکا به جز مبارزه با پاکستان، تلاش خود را کرده است. جنرال مک کریستال در پاسخ انتقادات کرزی مبنی بر عدم جدیت آمریکا در مبارزه با تروریسم، می‌گوید: «فرزندان مقامات درجه اول ایالات متحده در خط مقدم جنگ علیه تروریسم در افغانستان حضور داشته است، در حالی که هیچ‌یک از فرزندان مقامات درجه اول افغانستان در خط مقدم نبوده است» (سپتا، ۱۳۹۶: ۲۷۲).

اما گویا توقع مقامات افغانستان از آمریکایی‌ها فراتر از حضور فرزندان مقامات درجه اول آن، در صف مقدم جبهه، یعنی تهاجم به پاکستان بوده است و این امر برای آمریکا قابل پذیرش نبود است. اوباما بارها از حمله بر پایگاه‌های تروریسم در خاک پاکستان طفره رفت (همان: ۲۹۸ و ۲۹۹) و در یکی از نشست‌ها با کرزی، گفت: «ما نمی‌خواهیم وارد یک جنگ مستقیم با پاکستان شویم، اما می‌خواهیم به مردم افغانستان بگوییم که ما آنان را درک می‌نماییم و به ایشان کمک می‌کنیم. ما باید با امضای پیمان استراتژیک به پاکستان پیام بدهیم که ایالات متحده با افغانستان همراه است و ما افغانستان را تنها نمی‌گذاریم» (همان: ۳۰۲). به روایت سپتا، «گفتگوهای با آمریکا رفته رفته به ابتدال سیاسی کشانده شده بود. آمریکایی‌ها به تکرار به ما گفته بودند: که آنان نمی‌خواهند در برخوردشان با پاکستان تغییری بیاورند که افغانستان می‌خواهد» (همان: ۴۷۳). منظور از تغییر در برخورد با پاکستان، حمله به پاکستان یا برگرداندن دیورند است. آمری-

به رغم آن‌که می‌داند پاکستان دست از ایجاد ناامنی به دلایلی بر نخواهد داشت، هرگز پاکستان را مورد فشار و حمله قرار نخواهد داد و فقط به صورت مقطعی علیه برخی گروه‌ها اقداماتی را انجام داده یا انجام خواهد داد. اوپاما در مذاکره با کرزی به صراحت می‌گوید: «اگر حقانی شما را تحدید کند، در مشورت با شما علیه آن‌ها اقدام می‌کنیم. اما نمی‌توانیم به پاکستان حمله کنیم. ما نمی‌خواهیم پاکستان را بی‌ثبات بسازیم. آرزوی ما این است که پاکستان بتواند به امنیت شما کمک کند، اما متأسفانه نمی‌کند» (همان: ۵۰۷). اوپاما در جای دیگر نیز تلاش می‌کند تا به صراحت به کرزی تفهیم کند که: «شما در همه جا از ما انتقاد می‌کنید و به ما اعتماد ندارید این کار خوبی نیست. ما در افغانستان کشته‌های زیاد داده‌ایم و دارای هیچ اجندای پنهانی هم در کشور شما نیستیم. ما مشکلات شما را با پاکستان درک می‌کنیم، اما ما نمی‌خواهیم به پاکستان حمله کنیم» (همان: ۵۶۰).

کاندولیزا رایس وزیر خارجه جمهوری خواه آمریکا نیز در آخرین مذاکرات تند با کرزی در باب پیمان امنیتی می‌گوید: «آمریکا بر طالبان و پاکستان هیچ کنترلی ندارد. برای رسیدن به صلح در افغانستان تمام تلاشش را انجام می‌دهد و رییس جمهور افغانستان نباید از آنان تقاضای کارهای ناممکن را داشته باشد» (همان: ۵۵۵). منظور رایس از کارهای ناممکن، حمله به پاکستان یا حمایت از خواست افغانستان برای دستیابی به ماورای آندیورنل است. مارک گروسمن نماینده خاص آمریکا برای افغانستان و پاکستان نیز در سال ۱۳۹۱ هـ.ش در باب خط دیورند و ادعا و توقع افغانستان، به صراحت گفته بود: «دیورند مرز رسمی بین دو کشور است» و سفیر وقت آمریکا در کابل اظهارات او را تایید کرده و گفته بود که «نه تنها آمریکا بلکه اکثریت کشورها خط دیورند را به عنوان مرز رسمی میان دو کشور می‌شناسند» (مرکز مطالعات استراتژیک و منطقوی، ۲۰۱۷).

سرانجام دولت ترامپ با درک تهدیدات جدی پاکستان علیه افغانستان و حتی آمریکا، تلاش نمود تا مواجهه عملی‌تری با پاکستان داشته باشد. ترامپ در سال اول ریاست جمهوری خود پاکستان را تهدید به قطع کمک‌های آمریکا به این کشور نمود و در این اواخر نیز با توییت خویش (۱۹ نوامبر، ۲۹ عقرب ۱۳۹۷) پیام داد که: «دیگر وقت کمک بیلاردی به کشوری که هیچ سودی برای آمریکا ندارد و هیچ کاری برای آمریکا نمی‌کند و با مخفی کردن بن‌لادن و استراتژی‌اش در قبال افغانستان، برای آمریکا همواره جنجال درست کرده است، به سر رسیده





است». اما ترامپ هم هنوز فراتر از این تهدید اقتصادی قدم نگذاشته و به هیچ وجه در فکر حمله نظامی بر پاکستان یا پایگاه تروریستان بر نیامده است و در آینده نیز به رغم امکان تشدید فشار بر پاکستان، حمله به پاکستان یا افزایش حملات بر لانه‌های تروریسم، سناریوی با احتمال معقول نخواهد بود.

موضوع انگلیس نیز در قبال خط دیورند و توقعات افغانستان نیز همواره مشخص بود، است. چنان‌که گفته آمد، از همان بدو تشکیل و استقلال پاکستان، دولت بریتانیا در پاسخ با خواست‌های شاه‌محمود در سال ۱۹۴۷ نوشت که صحبت بر سر مسئله دیورند تمام شده و این خط به عنوان مرز رسمی و بین‌المللی شناخته شده و دولت پاکستان نیز جانشین هند بریتانوی است و همه‌پرسی در باب خودمختاری پشتون‌ها نیز تحت نظارت دولت بریتانیا، مسجل ساختا است که پشتون‌های پاکستان به تابعیت و تبعیت دولت پاکستان علاقمند هستند (اندیشمند ۱۳۹۱: ۷۰). در دوره جدید نیز انگلیسی‌ها همواره از رسمیت مرز دیورند و غیرمنطقی بودن موضع افغانستان علیه پاکستان در این زمینه سخن گفته‌اند. سپینا بارها به روباه‌های درون ذهن انگلیسی‌ها اشاره نموده و مکرر از حمایت قاطع آنان از پاکستان و از جمله تأکید بر به رسمیت شناختن خط دیورند از سوی افغانستان روایت می‌کند (سپینا، ۱۳۹۶: ۵۸۱). وی در جای دیگر نیز تأکید می‌کند که «موضوع مهم دیگری که بیشتر از بسیاری مسائل، بر رابطه ما با انگلیس تأثیر منفی بر جای گذاشته بود، مواضع جانب‌دارانه آن کشور از پاکستان بود» (همان: ۵۷۶) و در جای دیگر از نشست با انگلیسی‌ها گزارش می‌دهد که «انگلیسی‌های می‌خواستند با تمرکز روی همکاری مرزی، زمینه به رسمیت شناختن خط دیورند را فراهم کنند» (همان: ۷۲۵).

باری، نیکلاس کی سفیر بریتانیا در کابل در دوم نوامبر ۲۰۱۷ نیز در مصاحبه اختصاصی به سرویس جهانی بی بی سی، به صراحت اظهار داشت که «به نظر بریتانیا و جامعه بین‌المللی خط دیورند سرحد رسمی میان افغانستان و پاکستان است و پاکستان حق دارد در باره مدیریت مرزهای کشورش طوری که می‌خواهد عمل کند. باید درک کنیم که پاکستان هم نگران است که تروریستانی از خاک افغانستان احتمالاً از طریق همین مرز وارد خاکش می‌شود. بنابراین، به سوء هر دو جانب است که این مرز را از نظر نظامی به خوبی مدیریت کنند» (کی، ۲۰۱۷).

اما وزرات سرحدات و قبایل افغانستان در واکنش به سخنان اخیر سفیر بریتانیا گفته است «هیچ سند رسمی وجود ندارد که دلالت به رسمی بودن خط دیورند نماید و چنین اظهارات

خلاف اصول دیپلوماتیک است» (همان). شورای امنیت ملی افغانستان نیز با نشر اعلامیه‌ای از تمام سفیران و نمایندگان سیاسی خارجی مستقر در افغانستان خواست که به حقوق و ارزش‌های تاریخی و ملی افغانستان از جمله خط دیورند، احترام بگذارند. مجلس سنای افغانستان نیز اظهارات سفیر بریتانیا را محکوم کرد و آن را مداخله آشکار در امور داخلی افغانستان و دسیسه بریتانیا در منطقه خواند و از حکومت افغانستان خواست تا در برابر کشیدن سیم خاردار در امتداد خط دیورند از سوی پاکستان خاموش نباشد (همان).

۴. استراتژی استعماری پاکستان نسبت به افغانستان

پاکستان در اساس به عنوان یک «دولت ناامن» در سال ۱۹۴۷ متولد شد و تولد آن همراه با خشونت و ماهیت ماجراجویانه بوده است. بر این اساس، نظامی‌گری یا خشونت و منازعه با ذات دولت پاکستان گره خورده است و منازعه‌جویی اقتضای طبیعت آن است. پدیده‌هایی که همزاد با تولد پاکستان بود، بیشتر ماهیت ژئوپلیتیکی و سرزمینی داشت و از مرزهای طولانی جنوب، شمال و شمال غرب، پاکستان را در معرض ماجراجویی و مقابله با همسایگان قرار داد. منازعات سرزمینی، به ماهیت ماجراجویانه سیاست در پاکستان استوار بخشید. این پدیده‌های منازعه‌آفرین عبارتند از:

۱. منازعه کشمیر: مبتنی بر این منازعه، هند دشمن دائمی جغرافیایی و تمدنی پاکستان تلقی می‌شود و مرزهای جنوبی را برای پاکستان به امر مسأله‌آفرین تبدیل می‌کند.
۲. منازعه دیورند: داعیه پشتونستان و رد اعتبار خط دیورند توسط افغانستان پس از استقلال پاکستان از هند، سبب بدبینی مداوم پاکستان نسبت به افغانستان شده است و این امر، مرزهای شمالی پاکستان را به یک مسأله تبدیل نموده است.
۳. پاکستان هم‌چنان از بی‌ثباتی مرزهای شمال غربی و مناطق آزاد سرحدی غرب با همدستی و همکاری هند و افغانستان بیم دارد.

۴. به رسمیت شناخته نشدن پاکستان از سوی دو همسایه شمالی و جنوبی از بدو استقلال پاکستان، ذهنیت پاکستان را نسبت به هردو همسایه با خصومت و بدبینی همراه ساخته است. پاکستان به عنوان یک دولت کوچک‌تر و به لحاظ فیزیکی جدا افتاده از سایر بخش‌های شبه قاره و دارای منابع کم‌تر برای مقابله با مشکلات پیش رو، ظهور نمود و ناراضی‌های شدیدی



از تقسیمات ارضی از چندین جهت داشت که معضل کشمیر تنها بخشی از آن است. ادغام ایالت‌های شاهزاده نشین به یکی از دو دولت هند یا پاکستان، از معضلات و موارد منازعه اصل دو کشور به شمار می‌رفت و آثار این منازعات تا کنون باقی است. از منظر پاکستان، تقسیم شبه قاره هنوز پس از هفتاد سال، یک فرایند ناتمام است و در پاکستان حس عمیق نارضایتی و ناگواری و غصه برای اراضی‌ای که هیچ‌گاه جزو خاکش نشده بود، وجود دارد. نتیجه حقایق فوق آن است که در برداشت و نگاه استراتژیک پاکستان، هند و افغانستان دشمنان همیشگی کل هستی پاکستان اند. پاکستان استراتژی مناسب این وضعیت را تجدیدگرایی و ماجراجویی تشخیص داده که بر اساس این استراتژی، کشمیر بخش جدایی‌ناپذیر پاکستان است و افغانستان نیز صوبه پنجم آن.

با توجه به همین نگرانی‌های، سیاست در پاکستان از بدو ظهورش با رویکرد نظامی همراه شد تا در برابر دو همسایه جنوبی و شمالی، با یک ایدئولوژی و فرهنگ استراتژیک مشخص، مواجه کند. بی‌تردید، سیاست داخلی و خارجی پاکستان به شدت متأثر از مداخله نظامیان و اردوی این کشور است. اگر کشورها برای خود اردو دارند، اما در پاکستان این اردو است که برای خود یک کشوری دارد. عبدالرحمان صدیقی (جنرال بازنشسته اردو پاکستان) در سال ۱۹۹۶ این نکته را صراحت متذکر شده است: «هیچ نهاد دیگری از نظر سازمان و انضباط و از همه مهم‌تر، کنترل ابزار اعمال زور به پای اردو نمی‌رسد، از این رو تصویری که در افکار عامه وجود دارد، به مرحله عالی تفوق و اقتدار دست یافته است... در نتیجه، از دل این نظامی‌گری اردویی خلق شده است که برای خود مردمی و کشوری دارد تا برعکس آن» (فیبر، ۱۳۹۶: ۴۲). نتایج وضعیت فوق وضعیت جامعه پاکستانی عبارتند از:

الف) تسلط مطلق اردو بر حکومت ملکی پاکستان به مثابه یک ابزار که هم سیاست داخلی دموکراسی تحت مدیریت اردو قرار دارد و هم سیاست خارجی و سیاست دفاع پاکستان توسط اردو هدایت و جهت‌دهی می‌شود.

ب) بهره‌گیری ابزاری از اسلام و خلق گروه‌های گوناگون افراطی و تروریستی به منظور: مقابله با رشد و نفوذ هند در منطقه، ۲. نفوذ و تسلط مداوم بر افغانستان.

اردوی پاکستان با نوع نگاه و تدابیر و برنامه‌های منظم به بازتولید فرهنگ استراتژیک خود د



میان سربازان اردو و افسران میان‌رتبه و پایین‌رتبه می‌پردازد. جنرالان و مقامات رده‌بالای اردو، عساکر و افسران را مانند کاغذ سفیدی برای نگاشتن می‌دانند که ارزش‌های مورد نظر اردو باید روی روح و ذهن آنان نگارش یابد. هم‌چنین، برای بازتولید فرهنگ استراتژیک اردو، فرایند تولید حقیقت توسط مجامع معرفتی یک امر حیاتی است. در این فرایند، بر حوزه و مجامع معرفت‌شناختی اعمال کنترل و نظارت دقیق صورت می‌گیرد و بر دانش و معلومات، توسعه و پرورش نیرو، نظارت قاهره اعمال می‌شود. پیتر و نظامانی مفهوم «مجامع معرفتی» را شبکه‌ای از افراد صاحب تخصص در مورد موضوعات خاص با جهان‌بینی و معرفت‌شناسی مشترک می‌دانند (فییر، ۱۳۹۶: ۵۱). بر این اساس، عناصر مجامع معرفتی اردو پاکستان عبارتند از اعضای برجسته برحال و بازنشسته اردو که از طرق ذیل به تولید حقیقت و بازتولید فرهنگ استراتژیک اردو می‌پردازند:

(الف) نقل خاطرات شخصی، روایت جنگ‌ها، نوشتن شرحی بر تاریخ پاکستان و نوشتن مقالات برای ژورنال‌های دفاعی و حتی غیرنظامی.

(ب) عمل کردن به عنوان روشنفکران حوزه عمومی و چهره‌های بانفوذ نشریات و رسانه‌ها و شکل‌دهی به افکار عمومی.

بنیاد اندیشه

(ج) اشتراک در سمینارها در نقاط مختلف جهان، اشتغال به تدریس و تحقیق در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی معتبر و نوشتن کتاب‌ها با هدف تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی بیرون از پاکستان.

(د) کنترل اردو بر رسانه‌ها و معمول نمودن خودسانسوری توسط رسانه‌ها.

(ه) تکرار روایت‌های دست‌کاری شده در کتب درسی مکاتب و دانشگاه‌ها (همان: ۴۶-۵۰).

مؤلفه بنیادینی که بر ساختار ذهنی مجامع معرفتی در اردوی پاکستان تأثیرگذار است، تئوری توطئه و نوعی بیگانه‌هراسی ملهم از ایدئولوژی و گاه نژادی (تنفر از هندی‌ها) است. بر مبنای تئوری، چنین القا می‌شود که هند تعهد پایداری برای نابودی پاکستان دارد و افغانستان نیز به جهت داعیه دیورند خطر بالقوه برای پاکستان است و هم‌دستی افغانستان با هندوستان علیه امنیت پاکستان و تحریک بلوچ‌ها نیز به زعم اردوی پاکستان، یک تهدید بالفعل به شمار می‌رود.



۴-۱. حفاظت از مرزهای شمالی: بازتاب داعیه دیورند

داعیه دیورند از سوی افغانستان، پاکستان را همواره نگران کلیت سرزمین و مرزهای شمالی اش ساخته است. هرچند پاکستان تکلیف این مرز را در گفتگوهای دیپلماتیک و در ژست ظاهری تمام شده فرض می‌گیرد، اما در نهان علاوه بر نگرانی از ناحیه هند، نگران مرزهای شمالی و مداخله افغانستان در امور پشتون‌های پاکستان نیز است. اعزاز احمد چودری سخنگوی وزارت امور خارجه پاکستان در واکنش به اظهارات حامد کرزی در سال ۱۳۹۲ گفت: «موضع ما در مورد مرز پاکستان و افغانستان مشخص است. موضوع حل شده است» (کرزی، ۱۳۹۲). جنرال ظهیر الاسلام رییس آی اس آی نیز می‌گوید: «موضوع مرزهای میان دو کشور، برای ما به عنوان مشکل مطرح نیست. چنین مشکلی دیگر وجود ندارد» (سپتا، ۱۳۹۶: ۷۰۲). با این حال، پاکستانی‌ها در مذاکرات شان با آمریکایی‌ها همواره نگرانی خود را از دشمنی ۶۵ ساله افغانستان با پاکستان (اشاره به داعیه دیورند و به زعم آنان، روابط همراه با توطئه افغانستان با هند علیه افغانستان) مطرح کرده‌اند (ر. ک. همان: ۴۹۲-۴۹۳). شبکه العربیه نیز در نوامبر ۲۰۱۴ به نقل از کرزی گزارش داد که مقام‌های پاکستانی همواره تأکید کرده‌اند که کلید صلح وقتی به افغانستان داده می‌شود که کابل به دو شرط اساسی اسلام‌آباد پاسخ مثبت دهد. این دو شرط، به رسمیت شناختن خط دیورند و قطع روابط کابل-دهلی است. (کرزی، ۲۰۱۴).

داعیه دیورند از سوی افغانستان، پاکستان را همواره نگران کلیت سرزمینی و مرزهای شمالی اش ساخته است. هرچند پاکستان تکلیف این مرز را در گفتگوهای دیپلماتیک و در ژست ظاهری تمام شده فرض می‌گیرد، اما در نهان علاوه بر نگرانی از ناحیه هند، نگران مرزهای شمالی و مداخله افغانستان در امور پشتون‌های پاکستان نیز است.

ایده و جمله جافتاده در میان نظامیان و کارگزاران سیاسی و دستگاه سیاست خارجی پاکستان که مکرر بیان شده است، آن است که: «پشتون‌های پاکستان به جانب اسلام‌آباد بنگرند. پشتون‌های افغانستان به جانب کابل». به عنوان مثال، اشفاق کیانی در باب شرط صلح در افغانستان یاد آور می‌شود که: «پشتون‌های پاکستان به جانب اسلام‌آباد بنگرند و پشتون‌های افغانستان به جانب کابل، نقش و مداخله هند در افغانستان کاهش یابد» (سپتا، ۱۳۹۶: ۳۵۱). باز هم کیانی در گفتگو با جنرال آلن (فرمانده نیروهای آمریکایی در افغانستان) در شانزدهم اکتبر ۲۰۱۱ تصریح می‌کند که: «پشتون‌ها باید حمایت شوند تا پشتون‌های پاکستان جانب اسلام‌آباد و پشتون‌ها؛ افغانستان جانب کابل ببینند... نیروهای افغانستان می‌توانند توسط پاکستان آموزش ببینند و



فکر پاکستانی استفاده کنند، نه هند» (همان: ۴۶۲). در جای دیگر کیانی تکرار می‌کند که: «اکثریت پشتون‌ها در پاکستان زندگی می‌کنند و شهروندان پاکستان استند و باید پشتون‌های پاکستان جانب اسلام‌آباد و پشتون‌های افغانستان جانب کابل ببینند» (همان: ۶۲۸). جنرال پاشا رییس بعدی آی اس آی که بعد از کیانی روی کار آمد نیز بر نگرانی پاکستان از بابت داعیه دیورند و ارتباط افغانستان با هند تأکید دارد و می‌گوید: «روابط افغانستان با کشورهای دیگر به ما ارتباط ندارد، اما رابطه کشورهای دیگر با شما نباید بر امنیت ما تأثیر بگذارد. من قبلاً هم به شما گفته بودم که این حق شما است که با هر کسی که می‌خواهید رابطه داشته باشید. تعداد بیشتر پشتون‌ها در پاکستان زندگی می‌کنند، اما آن‌ها باید جانب اسلام‌آباد نگاه کنند» (همان: ۶۴۶). جنرال ظهیر الاسلام رییس آی اس آی در تفسیر گزاره فوق نیز می‌گوید که منظور فراتر از بحث رسمیت دادن به داعیه دیورند یا منازعه مرزی است، «وقتی ما می‌گوییم که پشتون‌ها در هردو کشور به پایتخت‌های کشورهای شان بنگرند، این موضوع دیگری است» (همان: ۷۰۲). یعنی بحث دیورند تمام شده است، منظور آن است که پشتون‌های پاکستان خود را عضو جامعه پاکستان حساب کنند و نه عضو جامعه افغانی و از سوی پشتون‌های افغانستان نیز مداخله در امور پشتون‌های پاکستان و تحریک آنان به استقلال یا ادغام به افغانستان وجود نداشته باشد.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

۲-۴. هندهراسی و کابوس بلوچستان

چنان‌که قبلاً اشاره شد، یکی دیگر از نگرانی‌های جدی پاکستان، ترس همیشگی از تهدیدات هند نسبت به پاکستان است و اردوی پاکستان معتقد است که هند در پی حذف هستی پاکستان است و از دیرباز این نگرانی را داشته است که اگر هندوستان پایگاهی در افغانستان داشته باشد، به تنهایی و یا با همکاری با افغانستان می‌تواند اوضاع سرحدی پاکستان را اخلال کند و یا به تحریک بلوچ‌های پاکستان به استقلال‌طلبی بپردازد. پرویز مشرف این نگرانی مبالغه‌آمیز پاکستان را در گفتگو با مقامات افغانی چنین طرح می‌کند: «پاکستان دقیقاً می‌داند که هند در قلمرو افغانستان علیه پاکستان فعالیت می‌کند» (همان: ۶۰۵). به همین جهت، نه تنها خواستار قطع رابطه به زعم ایشان همراه با دسیسه افغانستان و هندوستان است، که حتا راضی به روابط گسترده اقتصادی افغانستان و هندوستان نیز نمی‌باشد. دولت پاکستان حتا اجازه نداده است که اقلام تجاری و وسایل تولیدی که از جانب هندوستان به افغانستان هدیه شده است، به افغانستان منتقل شود. رنگین دادفر سپن‌تا وزیر خارجه وقت افغانستان وقتی در یکی از دیدارها به پاکستان





خواستار انتقال این وسایل از مسیر پاکستان می‌شود، پرویز مشرف به صراحت امتناع می‌ورزد: «آقای وزیر ما هرگز به سامان‌آلات هندی اجازه نمی‌دهیم از طریق بنادر پاکستان به افغانستان انتقال داده شوند و شما نباید از ما چنین تقاضایی داشته باشید. هرگز، هرگز...» (همان). جنرال ظهیر الاسلام رییس آی اس آی با اشاره به نگرانی پاکستان از بابت مداخله هند با همکاری افغانستان در پاکستان، به مقامات افغانی یادآور می‌شود که: «باید راه‌هایی جستجو کرد تا عوامل بی‌اعتمادی کم شده و از میان برداشته شوند. ما می‌دانیم که در بلوچستان مسایلی وجود دارد. رییس جمهور کرزی گفت که دیگر کمپ‌های مخالفین در قندهار وجود ندارند و ما آن را از میان برداشته‌ایم. اما ما شواهدی داریم که پناهگاه‌ها وجود دارند و در بلوچستان خراب‌کاری می‌کنند» (همان: ۷۰۲).

نواز شریف هنگام دیدار خود از کابل، نگرانی پاکستان را خطاب به کرزی و هیأت افغانی چنین بیان می‌کند: «دست‌های پنهان در مناطق قبایلی، کراچی، کویت و جاهای دیگر کار می‌کنند. من افغانستان را متهم نمی‌کنم و هند را هم متهم نمی‌کنیم، اما ما شواهدی داریم، مردم می‌گویند حضور عناصر بلوچ در کابل موجب می‌شود تا مردم شک کنند. شک بر این‌که گویا از سوی شما علیه ما کار می‌شود» (همان: ۶۷۶). اشفاق کیانی نیز خطاب به کرزی و هیأت افغانی در پاکستان تأکید می‌کند که: «می‌دانیم که بلوچ‌ها در افغانستان هستند» (همان: ۶۸۳). حتا زرداری نیز که مقامات افغان تصور می‌کردند گرفتار تئوری توطئه حاکم بر ذهنیت اردوی پاکستان نیست، تصریح می‌کند که: «هند نباید از جدایی‌طلبان پاکستان با استفاده از خاک افغانستان حمایت کند» (همان: ۷۱۸).

یکی از مستندات پاکستان در تأیید تئوری توطئه افغانستان و هند علیه پاکستان، حضور برخی عناصر بلوچ مخالف پاکستان در خاک افغانستان و به خصوص، تنش به خاطر نواسه بوگتی، رهبر بلوچ‌های جدایی‌طلب پاکستان بوده است. نواب اکبرخان بوگتی در سال ۲۰۰۶ در اثر حمله نیروهای پاکستانی کشته شد و تعدادی خانوارهای بلوچ و از جمله نواسه بوگتی، به افغانستان پناهنده شدند. نواسه بوگتی به کابل منتقل شد و در نهایت از طریق کابل به آلمان فرار نمود. عدم توان کنترل یا تعمد افغانستان در آزاد گذاشتن نواسه بوگتی برای فرار به اروپا، نشان‌گر خامی ما در ارتباط با نگرانی‌های پاکستان در باب رابطه هند و پاکستان و اتهام تحریک بلوچ‌ها از سوی پاکستان و افغانستان است. در عین حال که از این پدیده می‌شد بهره بهتری گرفت و پاکستان را

و اداری به اقداماتی نمود.

به هر حال، دو نگرانی جدی پاکستان در ارتباط با افغانستان عبارتند از: داعیه دیورند و اتهام همدستی با هندوستان علیه تمامیت ارضی و امنیت پاکستان. خواست پاکستان نیز دو چیز است: دست برداشتن از دیورند و دست برداشتن از دسیسه علیه پاکستان به همراهی هند. سپتا نیز تصریح می‌کند که پاکستان دو خواست بنیادی از ما دارد: حق وتو در سیاست خارجی افغانستان و حق حاکمیت قانونی بر آن‌سوی دیورند (همان: ۶۲۴-۶۲۵). سپتا با تعبیر به «حق وتوی پاکستان بر سیاست خارجی افغانستان»، به نظر می‌رسد که اندکی مبالغه می‌کند. اشفاق کیانی تأکید می‌کند که آنان «مخالف داشتن رابطه خوب افغانستان با هند نیستند، اما روابط افغانستان با هند نباید امنیت پاکستان را تهدید کند» (همان: ۶۲۷). این که نوع روابط افغانستان و پاکستان به گونه‌ای باشد که امنیت پاکستان را تهدید نکند، حق پاکستان است، اما مشکل پاکستان آن است که در این زمینه بسیار بزرگ‌نمایی نموده و گرفتار نوعی برداشت مالیخولیایی از روابط هند و افغانستان و به صورت شدید، اسیر تئوری توطئه است، تئوری‌ای که همواره آی اس آی و اردوی پاکستان به آن دامن زده است.

۲-۴. عمق استراتژیک در افغانستان: اسلام به مثابه یک ایدئولوژی و ابزار سیاست خارجی

بنیاد اندیشه

با توجه به دو نگرانی پاکستان که طرح شد (داعیه دیورند و هندراسی و همراهی افغانستان با هند به زعم پاکستان)، آی اس آی و اردوی پاکستان عمق استراتژیک خود را در افغانستان تعریف نموده و دولت ملکی پاکستان را نیز در این عرصه، به سخنگوی خود تبدیل نموده است. پاکستان و اردوی آن از بدو تشکیل این کشور، از اسلام به عنوان یک ایدئولوژی که می‌تواند حافظ منافع و ابزاری برای تأمین اهداف سیاسی و جغرافیایی این کشور باشد، استقبال کرده‌اند. اردو از اسلام به دلایل گوناگون، از جمله ساختن هویت ملی برای شاخه‌های مختلف قومی و فرقه‌ای، فشار روی عموم برای حمایت دوام‌دار از نظامی‌گری و مبارزه با هند، تشویق و تقویت روحیه سربازان و تحقیر کردن دشمن به عنوان هندوهای بی‌ایمان و سست‌عنصر استفاده کرده است. این داستان به این زودی‌های نیز پایان نخواهد پذیرفت. اسلام‌گرایان ستیزه‌جو به صورت پیوسته در اردو رسوخ کرده‌اند. نخبگان نظامی شاید درک پیچیده از اهداف چندگانه به کارگیری اسلام داشته باشند، اما روشن نیست که چقدر افسران عادی و کم‌تر از آن سربازان،



چه برداشتی از اسلام‌گرایی، جهاد و دشمنی دایمی با هندوستان، به خصوص با توجه به حمایت و بسیج فعال ستیزه‌جویان اسلام‌گرا زیر نام اسلام دارند. «پاکستان هم‌چنان متکی بر گروه‌های ستیزه‌جوی اسلام‌گرا به دلیل منافع خود در کشمیر تحت اداره هند و کل هندوستان بوده است. بسیاری از این گروه‌ها که سابقه اهل‌حدیث، جماعت اسلامی و دیوبندی دارند، در جریان جهاد علیه شوروی به وجود آمده و بعداً در جهت مبارزه با هند سوق و اداره شدند. بعد از ۱۹۹۰م، گروه‌های ستیزه‌جوی اسلام‌گرا، به نمایندگی از پاکستان عملیات کرده و از جانب دیگر، در پی تضعیف گروه‌هایی مانند جبهه آزادی‌بخش جامو و کشمیر، یک گروه ضد هندوستان که ماهیت بیش‌تر قومی دارد تا مذهبی، نیز بوده‌اند» (همان: ۱۰۸-۱۰۹).

بسیاری از جنبش‌های اسلامی با تشویق، حمایت‌های مالی و نظامی مستقیم و غیرمستقیم غرب و ایالات متحده آمریکا به منظور سد نفوذ شوروی در آسیا و خاورمیانه ظهور نمود و گسترش یافت. احزاب جهادی افغانستان نیز ابزاری برای رقابت ابرقدرت شرق و غرب در فضای جنگ سرد و وسیله‌ای برای تخریب کشور خویش به منظور تأمین آرامش پاکستان قرار گرفتند. در واقع، نتیجه‌ی ادعای ارضی ما علیه پاکستان به «وارونه ساختن سیاست پشتونستان‌خواهی افغانستان توسط پاکستان و هوای سلطه بر افغانستان» (سپنتا، ۱۳۹۶: ۶۴۴) منتهی شد. عمق استراتژیک و تلاش برای سلطه پاکستان بر افغانستان، ثابت و تغییر ناپذیر است. پاکستان از اسلام به عنوان ابزار مفید و کارآمدی جهت کنترل و تحت سلطه درآوردن افغانستان بهره گرفته است. زمانی که اردوی پاکستان و نهاد استخباراتی تحت کنترل آن (ISI) برای توجیه اقدامات خود در افغانستان از پایان سال‌های دهه ۱۹۵۰م که راه جماعت اسلامی را در افغانستان باز کردند، به استفاده توجیهی از اسلام متکی بوده‌اند. بسیاری از قوماندانان ضد شوروی در افغانستان، مانند گلبدین حکمت‌یار، احمدشاه مسعود و مولوی یونس خالص، سابقه همکاری با جماعت اسلامی را داشتند. پس از خروج نیروهای شوروی و افتادن افغانستان به پرتگاه جنگ‌های داخلی، پاکستان از گلبدین حکمت‌یار به منظور آرام ساختن اوضاع افغانستان حمایت کرد. اما پس از آنکه برای اردو و استخبارات پاکستان مشخص شد که حکمت‌یار از عهده این کار بر نمی‌آید، پاکستان سایه حمایت خود را بر سر طالبان گستراند. (برای اطلاعات افزون‌تر در باب اهداف اردو و استخبارات پاکستان از حمایت مجاهدین و سپس طالبان، ر. ک. به: Mohammad Yousaf and Mark Adkin' 20).



علاوه بر سرازیر شدن امکانات نظامی و مالی از غرب به پاکستان برای تقویت چریک‌های مجاهد در افغانستان و مقابله با شوروی، آی. اس. آی به تربیت اولین گروه چهل نفری از فراریان وابسته به «نهضت اسلامی افغانستان» پرداخت. در سال ۱۳۵۳ش. تربیت و تسلیح این گروه چهل نفره آغاز و سپس به افغانستان صادر شد و بدین ترتیب، اولین جرقه آتشی که در طول چهار دهه هستی یک ملت را به کام نابودی برد، شعله‌ور گردید. محمداکرام اندیشمند می‌نویسد: «در زمستان سال ۱۹۷۵ چهل نفر از اعضای نهضت اسلامی افغانستان در یک پایگاه نظامی اردو پاکستان تحت آموزش نظامی قرار گرفتند. در تنظیم و سازماندهی این افراد و سپس شورش ناکام مسلحانه شان در داخل افغانستان جنرال نصیرالله بابر نقش عمده داشت... چهل نفر متذکره که تحت تعلیمات نظامی جنرالان پاکستانی قرار گرفتند، از رهبران و فعالان ارشد جریان اسلامی بودند که بسیاری از آن‌ها در دوران تجاوز نظامی شوروی و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به حیث فرماندهان و قوماندانان عمده احزاب و تنظیم‌های مجاهدین تبارز کردند... چهل نفر از اعضای نهضت اسلامی در دو گروه بیست نفری از سوی افسران نظامی اردوی پاکستان تعلیم نظامی فرا می‌گرفتند. در راس این دو گروه بیست نفری احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار قرار داشت...» (اندیشمند، ۱۳۹۱: ۱۰۴ و ۱۰۵).

جنرال ضیاء الحق رئیس جمهور وقت پاکستان، خطاب به جنرال عبدالرحمن اختر رئیس وقت آی. اس. آی به خوبی رسالت نظامیان و استخبارات پاکستان را در دسامبر سال ۱۹۷۹م تبیین نموده است: «جوشیدن آب در افغانستان باید به یک درجه مناسبی نگهداری شود.» (Mo- hammad Yousaf and Mark Adkin' 2001: 20). در طول چندین دهه، پاکستان با آگاهی از داعیه پشتونستان و تشکیک افغان‌ها در مورد خط دیورند و خیال الحاق صوات، باجور، چترال، وزیرستان، چمن و سایر مناطق ماورای دیورند به افغانستان، تلاش نموده است که به لحاظ سیاسی و امنیتی، استراتژی ثابتی را در قبال افغانستان تعقیب کند. این استراتژی معطوف به حفظ بقای پاکستان و شعله‌ور نمودن آتش در افغانستان است، به گونه‌ای که به تخریب و ویرانه ساختن افغانستان از تمامی ابعاد فیزیکی و فرهنگی منجر گردد و دایم در همین وضعیت حفظ شود. استراتژی ثابت است و تنها تاکتیک‌های آی. اس. آی و جنرالان راولپندی مطابق شرایط زمانه تغییر می‌کند و فتیله برای تنظیم دما و حرارت سوخت در افغانستان، متناسب با وضعیت روز بالا و پایین می‌شود. ابزار گاهی جهاد با حمایت و تربیت جهادی و کمک آمریکا علیه



شوروی است، گاهی جهاد با پرورش طالبان با کمک شوروی علیه آمریکا و علیه مجاهدین و دست‌پروردگان دیروز خودش و گاهی هم سیل انتحار و انفجار. این حقیقت توسط محمدیوسف عضو ارشد آی. اس. آی و همکار نزدیک جنرال اختر رییس وقت آی. اس. آی در کتابش «تلک خرس» به خوبی تبیین شده است: «خواست و هدف نهایی وی (جنرال اختر) آن بود تا تمام هستی و داروندار کابل اعم از تأسیسات سیاسی، اقتصادی، نظامی و خدمات اجتماعی آن نابود گردد. شعار او این بود که: «کابل باید بسوزد، باید تمام خطوط ارتباطی و اکمالاتی آن قطع و همواره تحت فشار باشد... بزرگ‌ترین آرزوی وی این بود تا بعد از سقوط و ویرانی کابل، از آن بازدید به عمل آورده و «نماز شکرانه» را در آن‌جا ادا نماید». (Ibid: 3).

کار جنرال عبدالرحمن اختر در ویرانی افغانستان به بهانه حمایت از جهاد آن‌چنان ضیاء الحق را بر سر ذوق می‌آورد که خطاب به وی می‌گوید: «شما معجزه‌ای را انجام دادید که من توانایی پرداخت پاداش آن‌را ندارم، خدا پاداش آن‌را به تو بدهد» (Ibid: 21). پس از آن‌که جهادی‌های تمویل شده از سوی آی. اس. آی خود به جان هم می‌افتند و کابل را به آتش می‌کشند، نیروی دیگری با حمایت غرب و تمویل و تسلیح پاکستان و عربستان برای تعمیق زخم‌های کاری کابل به راه می‌افتد و تا تشکیل امارت اسلامی در این خاک، ادامه می‌یابد. آنگاه که در اثر به مخاطره افتادن منافع غرب در منطقه و امنیت شان در خانه، تصمیم به حذف مهره سوخته و تاریخ مصرف گذشته به نام بن لادن و مبارزه با این گروه خودساخته از سوی ایالات متحده آغاز می‌شود، آی. اس. آی روش انتحار و انفجار را به تروریستان افغان و پاکستانی و برای «تداوم جوشیدن آب در افغانستان» آغاز می‌کند که نهایتش ناپیداست و دولت کابل نیز به جای اندیشه برای حل این معضل بنیادین، در عشق کنفرانس‌های صلح و دریافت کمک‌های مالی از دنیا سر از پا نمی‌شناسد.

آشکار است که پس از سال ۲۰۰۱، پاکستان مدام با دیپلماسی مزورانه هم ایالات متحده آمریکا را فریب داده است و هم کارگزاران سیاسی افغانستان را. استیو کول برداشت یکی از مقامات کاخ سفید را درباره رویکرد فریبکارانه پاکستان و عدم اراده برای تغییر رویکرد جهادی علیه همسایگان، چنین نقل می‌کند: «وقتی آمریکایی‌ها فریب گفته‌های پاکستانی‌ها را می‌خوردند، اسلام آباد به تغییر سیاست خود نیازی نداشت» (کول، بی تا: ۴۶۲). کارگزاران دستگاه سیاست خارجی افغانستان نیز از این شگردهای دیپلماتیک و مزورانه پاکستان بی‌خبر نبوده اند. سپنتا



می‌گوید: «این کشور هر باری که در معرض مشکلات قرار می‌گرفت دست به یک حمله

دیپلماتیک می‌زد، به سخن دیگر پاکستان نبض و روان دیپلوماسی جهانی را می‌دانست و با هوشیاری تلاش می‌کرد تا هجوم سیاسی و رسانه‌ای طوری سازماندهی کند که ما در موضع دفاعی قرار بگیریم [طرح بهانه‌ها، اتهامات و نگرانی‌ها از سوی افغانستان] اغلب در کوتاه‌مدت در این زمینه برنده بود. با هر حمله دیپلوماسی پاکستان، فشار سیاسی از جانب مداراجویان غربی و خوش‌باوران افغان و هم‌چنان وابستگان دستگاه استخبارات آن کشور در سطوح گوناگون بر ما افزایش می‌یافت. طنز زهرناک در این رابطه این بود که تعداد آنانی که کینه توطئه پاکستان را می‌دانستند، به آسانی از جانب تمام نیروهای یادشده در بالا زیر فشار قرار می‌گرفتند [کارگزاران در غیر مسئول، اما محور]: دستگاه‌های نامرئی طوری فعال می‌شدند که برای ما که می‌دانستیم این یک بازی زشت و مضحک است، امکان مانور بسیار اندک می‌شد» (سپنتا، ۱۳۹۶: ۶۸۷).

”اهداف استراتژیک
پاکستان در افغانستان
ثابت است و پاکستان
هیچ‌گاه تردیدی در تسلیح
گروه‌های مخالف دولت
افغانستان به خود راه نداده
و در سطح دیپلماتیک،
همواره سیاست انکار،
فرافکنی و در مواردی نیز
مظلوم‌نمایی را در پیش
گرفته است. نیروهای امنیتی
پاکستان آن‌عده از رهبران
طالبان را که «گفت‌وگوهای
صلح» با کابل را آغاز کرده
بودند

اهداف استراتژیک پاکستان در افغانستان ثابت است و پاکستان هیچ‌گاه

تردیدی در تسلیح گروه‌های مخالف دولت افغانستان به خود راه نداده و در سطح دیپلماتیک، همواره سیاست انکار، فرافکنی و در مواردی نیز مظلوم‌نمایی را در پیش گرفته است. نیروهای امنیتی پاکستان آن‌عده از رهبران طالبان را که «گفت‌وگوهای صلح» با کابل را آغاز کرده بودند، دستگیر کرد و به جنگجویانی که در ستیزه‌جویی و شورش در افغانستان دست داشتند، پناه داد، به این دلیل است که در این دوره، در مقایسه با دوره نخست ریاست‌جمهوری کرزی، سیاست‌های افغانستان بیشتر به هند متمایل شد. استیو کول دبیر اداری روزنامه واشنگتن پست (که سال‌های مدید به عنوان مسئول دفتر جنوب آسیای این روزنامه در افغانستان و پاکستان کار نموده است)، نیز از احتمال تغییر در رویکرد پاکستان نسبت به افغانستان ناامید و معتقد است که پاکستان هرگز از «استراتژی جهادی» خود علیه همسایگان دست بر نداشت (کول، بی‌تا: ۶۱۸). مشرف که خود کینه خاصی نسبت به افغان‌ها داشت، پس از برکناری از قدرت و در حین حبس خانگی آشکارا اعتراف کرد که «در دوران زمام‌داری وی دستگاه استخبارات پاکستان مجدداً طالبان را مسلح و از ایشان جهت پیشبرد اهداف استراتژیک پاکستان استفاده کرده است» (سپنتا، ۱۳۹۶: ۶۱۵). تمامی





حملات جبهه‌ای یا انتحاری بزرگ و کوچک با مدیریت پاکستان طراحی شده و در افغانستان اجرا می‌شود. معین وزیر خارجه پاکستان که در رأس یک هیأتی در هفدهم جون ۲۰۱۴ به کابل آمده بود، در پایان دیدار با کرزی و هیأت افغانی، از وقوع یک حمله بزرگ در کابل خبر می‌دهد و تأکید می‌کند که ما از جزئیات آن به دلیل عدم تسلط بر طالبان، خبر نداریم و بنابراین، پس از این حمله پاکستان نباید متهم شود. اما نیل و داودزدی با ارایه اسناد و شواهد در همین دیدار، عدم سلطه پاکستان بر طالبان را رد می‌کنند (همان: ۶۸۹-۶۹۰). در گفتگوهای صلح نیز پاکستان همواره مشغول کارشکنی بوده است. ملابرادر که متمایل به گفتگو با دولت افغانستان شده بود، از سوی پاکستان اجازه نمی‌یافت وارد گفتگو شود. سرانجام پس از اصرار دولت افغانستان، ملابرادر را برای گفتگو حاضر می‌کنند، اما قبلیش در حدی به او مخدرات خورانده بوده اند که سخنان غیرعادی مطرح کرده و عملاً اختیار زبان و ذهن خود را نداشته است (همان: ۵۵۱). بعدها نیز که پاکستان از ملابرادر احساس نگرانی پیدا کرد، چون او گاهی از دستورات پاکستانی‌ها سرپیچی می‌کرد و احتمال داشت با افغان‌ها وارد گفتگو شود، به دستگیری او پرداخت و نیز طرح جای‌گزینی ملاعمر با یک ملای دیگر را روی دست گرفت (همان: ۷۲۴). آمریکایی‌ها نیز هیچ‌گاه موفق نشدند پاکستان را حاضر به همکاری بسازند. جان کری وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا به مقامات افغانی می‌گوید: «جنرال کیانی به وی گفته است که ملاعمر در کراچی است، اما آن‌ها وی را به خاطر گفتگوهای صلح دستگیر نمی‌کنند» (همان: ۵۲۶).

بنابراین، پدیده هندهراسی و داعیه پشتونستان و دیورند، مدام پاکستان را وادار نموده است تا افغانستان را زمین‌گیر سازد، مانع به وجود آمدن یک حکومت مقتدر و نظم و امنیت پایدار گردد و تلاش ورزد تا همواره بر اوضاع افغانستان تسلط داشته و مطابق منویات خود فضای افغانستان را کنترل و مدیریت نماید. به عبارت دیگر، پاکستان همواره با سیاست پیش‌گیرانه، تلاش ورزیده است خطر احتمالی از ناحیه افغانستان را در نطفه خفه نماید و اساساً افغانستان فرصت هیچ‌گونه تحرکی فراتر از دست و پنجه نرم کردن با بحران‌های فراگیر و همه‌جانبه داخلی را نداشته باشد و هموار جامعه افغانی را گرفتار نفس کشیدن در میانه مرگ و زندگی سازد. گزینه‌های فعلی پاکستان در افغانستان نیز در چارچوب همین پس‌زمینه‌های تاریخی قابل درک و تحلیل است. «پاکستان علی‌رغم ادعای قبلی‌اش پس از حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱م به طور آشکار از گروه‌های تروریستی و مخالفان مسلح در حال جنگ علیه افغانستان حمایت کرده است. پاکستان به صورت

پیوسته روی نیروهای نیابتی خود سرمایه‌گذاری می‌کند، چون اردوی پاکستان می‌خواهد که توانایی هندوستان در افغانستان را محدود سازد» (فیر، ۱۳۹۶: ۱۲۶). نکته مهم دیگر این اعتقاد بخش‌های نظامی و ملکی پاکستان است که ایالات متحده پس از خروج، کلید افغانستان را به دست هند می‌دهد. عثمان سعید یکی از جنرالان بازنشسته اردوی پاکستان می‌نویسد: «هندوستان تا حد زیادی آمریکا و متحدانش را متقاعد ساخته است که توانایی پر کردن خلاء قدرت در افغانستان را دارد، به خصوص که این کشورها نمی‌خواهند که چین و روسیه، حتا اگر نقش مثبت در بازسازی افغانستان بازی نمایند، خلاء مذکور را پر نمایند... تغییر اخیر در رفتار هند، یعنی تفاهم به جای مقابله با پاکستان به هیچ صورت به معنای آن نیست که این کشور از سیاست تسلط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بر منطقه، با اتکا بر قدرت نظامی برتر، دست کشیده است. پروژه‌های زیربنایی هند و هم‌چنان مدرن‌سازی و تلقین اردو افغانستان برای به دست گرفتن عملیات نظامی در سطوح تاکتیکی و عملیاتی به کمک فرماندهی نظامی هندوستان، هم‌چون معمایی در برابر استقلال و تمامیت ارضی ما (پاکستان) مطرح است» (همان: ۱۳۰).

در مجموع، پاکستان با توجه به رویکرد تجدیدگرایانه که نسبت به هند و افغانستان دارد، هیچ‌گاه دست از مداخله خونین و تخریبی در افغانستان بر نخواهد داشت، مگر این که خواست‌های مشروع و نامشروع استعماری‌اش در افغانستان برآورده شود. این خواست‌های استعماری پاکستان از افغانستان در موارد گوناگونی تکرار شده است و این بار به دلیل افزایش نفوذ پاکستان بر آن پای می‌فشارد. یوسف رضا گیلانی نخست وزیر سابق پاکستان در سفرش به کابل در بهار ۱۳۹۰، این خواست‌ها را به صورت مکتوب جمع‌بندی و ارایه کرده است. گیلانی در این سفر گفته است که در صورت برآورده شدن خواسته‌های پاکستان، این کشور برای مهار کردن گروه طالبان تلاش خواهد کرد. هرچند در مورد این خواست‌ها گزارشی با تأیید رسمی حکومت افغانستان منتشر نشد، اما رسانه‌ها با گزارش از برخی مقامات حکومتی افغانستان، مواردی را فهرست کردند که تازگی ندارد و در موارد متعدد و در نشست‌های گوناگون میان مقامات پاکستانی و افغان، این خواست‌ها مطرح شده است (ر. ک. سپنتا، ۱۳۹۶: ۵۸۲، ۵۸۴ و ۶۸۴). این خواست‌ها عبارتند از:

۱. چون آمریکا دیگر توان حضور مؤثر و مفید در منطقه ندارد و اتکای بیش از حد افغانستان به آمریکا، سبب خواهد شد تا افغانستان همکاری کشورهای همسایه خود را از دست دهد، افغانستان و پاکستان باید همکاری‌های استراتژیک در عرصه نظامی داشته باشند.



۲. پاکستان باید نقش کلیدی‌تری اقتصادی در افغانستان داشته باشد و باید به شرکت‌های پاکستانی در استخراج معادن افغانستان اولویت داده شود و یک بلاک اقتصادی میان پاکستان، افغانستان و چین که به ابر قدرت تبدیل می‌شود، ایجاد شود.
۳. آمریکا و هند از روند مذاکرات کنونی با طالبان کنار گذاشته شوند.
۴. پشتون‌های افغانستان نقش کلیدی و مستحکم در نهادهای امنیتی داشته باشد و حضور جبهه مقاومت در حکومت ضعیف گردد.
۵. در جرگه عنعنوی، باید سران قبایل آن سوی مرز نیز اشتراک کنند. در این جرگه، با پایگاه نظامی آمریکا در افغانستان مخالفت شود و خط دیورند نیز در همین جرگه به رسمیت شناخته شود.
۶. در تعیین وزیران دفاع و داخله و رئیس امنیت ملی افغانستان، با پاکستان مشورت شود.
۷. در دفاتر نمایندگی‌های سیاسی هندوستان در افغانستان کاهش قابل ملاحظه به وجود آید.
۸. بلوچ‌های پاکستانی که در خاک افغانستان فعال اند باید هرچه زودتر از افغانستان اخراج شوند.
۹. پروژه پایپ لاین گاز ترکمنستان تنها میان افغانستان و پاکستان باشد و هندوستان از این پروژه حذف گردد.
۱۰. در حکومت آینده افغانستان جایگاه افراد جلال الدین حقانی مشخص شود. (ربانی کهر، ۲۰۱۱؛ بی بی سی، ۲۱۱؛ شبکه اطلاع‌رسانی افغانستان، ۱۳۹۰).

برآمد

نتایج این نوشتار را در قالب گزاره‌های ذیل می‌توان بر شمرد:

۱. افغانستان و پاکستان با رویکرد حریصانه، ماجراجویانه و زیاده‌خواهی نسبت به همدیگر، ناامنی را نه تنها برای خود، بلکه برای کل منطقه به دست خود ایجاد نموده و تداوم بخشیده‌اند و البته، بیش از همه، خود اسیر پیامدهای مخرب و ویران‌گر رویکرد حریصانه‌ی خویش بوده و در کام بحران مزمن و جنگ نافرجام فرو رفته‌اند.

۲. رویکرد افغانستان نسبت به پاکستان متأثر از نوعی عقلانیت سیاسی قبیله‌ای و مبتنی بر



عناصری احساسی چون غیرت، ننگ و شمشیر است و عقلانیت ابزاری معطوف به اهداف ممکن در آن جایگاهی ندارد. برآیند این نوع عقلانیت، جدال دائمی، منازعه ممتد و تجدیدگرایی انتحاری و تداوم بحران است. تجدیدگرایی انتحاری یعنی به رغم آن که ظرفیت و توان بازپس‌گیری سرزمین‌های ماورای دیورند در توان نظامی افغانستان نیست، مستمسک حقوقی کافی در اختیار ندارد و جامعه جهانی و حامیان بین‌المللی افغانستان نیز هیچ‌گاه از این دایه حمایت نکرده و نخواهند کرد، هم‌چنان کارگزاران سیاسی افغانستان مدام بر دایه دیورند و تجدیدگرایی پای می‌فشارند و به تحریک پاکستان و تداوم بحران چندبعدی افغانستان به دست خود کمک می‌کنند.

۳. پاکستان نیز در اساس به عنوان یک «دولت ناامن» در سال ۱۹۴۷ متولد شد و تولد آن همراه با خشونت و ماهیت ماجراجویانه بوده است. بر این اساس، نظامی‌گری یا خشونت و منازعه با ذات دولت پاکستان گره خورده است و منازعه‌جویی اقتضای طبیعت آن است. پدیده‌هایی که هم‌زاد با تولد پاکستان بود، بیشتر ماهیت ژئوپلیتیکی و سرزمینی داشت و از مرزهای طولانی جنوب، شمال و شمال غرب، پاکستان را در معرض ماجراجویی و مقابله با همسایگان قرار داد. منازعات سرزمینی، به ماهیت ماجراجویانه سیاست در پاکستان استمرار بخشید. منازعات سرزمینی پاکستان با هند و نگرانی از مرزهای شمالی، سبب شده است که پاکستان هند و افغانستان را نه به عنوان همسایه، بلکه به عنوان دشمنان دائمی لحاظ نماید.

۴. برآیند نظامی‌گری و تسلط ارتش بر سرنوشت پاکستان، نتایج مخربی را برای خود جامعه پاکستان نیز به بار آورده است که می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود:

(الف) دولت ضعیف با نهادهای حکومتی ناتوان و اقتصاد نحیف و رانتی.

(ب) چالش امنیتی خارجی و شناخته شدن به عنوان یک کشور حامی تروریسم و دهشت‌افکنی.

(ج) قرار گرفتن گروه‌های افراطی مخلوق ارتش رو در روی خود دولت پاکستان.

(د) افزایش اقتدار ملی هند و گسترش دامنه منابع ملی آن.

(ه) دستیابی هند به همکاری‌های استراتژیک با کشورهای مختلف و اقتصادهای برتر دنیا.

(و) تداوم بحران و تشدید منازعه در افغانستان و زمین‌گیر ساختن افغان‌ها.

۵. جامعه جهانی و به خصوص ایالات متحده آمریکا، به رغم آن که خطرهای موجود از جانب



پاکستان هسته‌ای را به مثابه لانه تروریسم و به عنوان عامل اصلی تداوم ناامنی در افغانستان به خوبی درک می‌کنند، کار زیادی در برابر پاکستان انجام نداده و نخواهند داد. حمله بر پاکستان به دلایل پرشماری ناممکن است و نقش دیپلماسی رایج گذشته نیز توسط دورویی و فریبکاری مداوم پاکستان خنثی گردیده است.

۵. با توجه به حقایق فوق، حتا گفتگوهای صلح میان‌افغانی در هر سطحی، راه‌حل دائمی برای ثبات و صلح پایدار نخواهد بود و با توجه به فرهنگ استراتژیک-ایدئولوژیک اردوی پاکستان و آی اس آی و نقش کاملاً مسلط این دو نهاد بر سرنوشت پاکستان و نیز با توجه به دو عنصر هندراسی پاکستان و تداوم رویکرد تجدیدگرایانه‌ی افغانستان نسبت به پاکستان، مداخله پاکستان در امور افغانستان هم چنان تداوم خواهد یافت.

پس چه باید کرد و چه می‌توان کرد؟ تنها راه حل، پرداختن به مسائل بنیادین میان سه کشور همسایه (هند، پاکستان و افغانستان) با همکاری جدی جامعه جهانی است، مسائلی که هیچ‌گاه به صورت جدی روی میز مذاکره نیامده است. در نوشتار جداگانه، سناریوهای آینده در برخورد با پاکستان از سوی جامعه جهانی و ایالات متحده و نیز سناریوهای ممکن و پیش رو برای افغانستان و نیز جایگاه هند را در این سناریوها مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

منابع

۱. اسمیت، استیو، ایمیلیا هدفیلد و تیم دان (۱۳۹۵)، سیاست خارجی؛ نظریه‌ها بازیگران و موارد مطالعاتی، چ ۳، تهران: سمت.
۲. اندیشمند (۱۳۹۱)، ما و پاکستان، چ ۳، کابل: بنگاه انتشارات میوند.
۳. بی بی سی (۲۰۱۱) یافته‌های بی بی سی از مذاکرات اخیر رهبران پاکستان و افغانستان، http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2011/04/110428_113_afghanistan_pakistan_reaction
۴. بی بی سی، اولین سفر اشرف غنی به پاکستان، (۱۴ نوامبر ۲۰۱۴)، http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2014/11/141114_ha_ghani_visit (مراجعه: ۱۳۹۷/۸/۲۳ ه. ش).
۵. رایدل، بروس (۱۳۹۳)، هم‌آغوشی مرگبار، ترجمه بهار مهر و تابش فروغ، کابل: انتشارات امیری.
۶. ربانی کهر، حنا (۲۸ آوریل ۲۰۱۱)، پاکستان خواسته‌ای از افغانستان ندارد، http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2011/04/110428_113_afghanistan_pakistan_r (مراجعه: ۱۳۹۷/۸/۲۰ ه. ش).



۷. ریاست عمومی دفتر ریاست جمهوری (۱۳۹۶)، نگاهی به دستاوردهای سه ساله حکومت وحدت ملی، چ ۱، کابل: ریاست مطبوعات، معاونت ارتباطات استراتژیک و رسانه‌های دفتر ریاست جمهوری.
۸. سپتتا، رنگین دادفر (۱۳۸۹)، حلقه گم‌شده جنگ بی‌فرجام، روزنامه هشت صبح، اول سنبله ۱۳۸۹.
۹. سپتتا، رنگین دادفر (۱۳۹۶)، سیاست افغانستان؛ روایت از درون، کابل: انتشارات عاصم.
۱۰. شبکه اطلاع‌رسانی افغانستان (۱۳۹۰/۲/۳)، خواسته‌های کتبی پاکستان از افغانستان، <http://www.afghanpaper.com/nbody.php?id=21230> (مراجعة: ۱۳۹۳/۸/۷ ه. ش.).
۱۱. صدر، عمر (۱۳۹۷)، فرایند صلح در افغانستان: دیدگاه‌های مردم، چ ۱، کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
۱۲. غبار، میر غلام‌محمد (۱۳۷۸)، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، چ ۱، انتشارات جمهوری.
۱۳. غنی، محمد اشرف (۱۳۹۲)، منشور تحول و تداوم، کابل: ستاد انتخاباتی محمد اشرف غنی.
۱۴. غنی، محمد اشرف (۷ اسد ۱۳۹۷)، پیام تبریکی رییس جمهور غنی به عمران خان، <https://president.gov.af/fa/News/2060907444> (مراجعة: ۱۳۹۷/۸/۲۱ ه. ش.).
۱۵. فییر، کرول کریستین (۱۳۹۶)، نبرد تا آخرین نفس؛ شیوه جنگ ارتش پاکستان، ترجمه خالد خسرو، چ ۱، کابل: مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه.
۱۶. کرزی، حامد، (۲۳ اکتبر ۲۰۱۱)، اگر آمریکا به پاکستان حمله کرد، در کنار برادران خود خواهیم بود، http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2011/10/111023_k01_karzai_pakistan_us (مراجعة: ۱۳۹۳/۸/۱۲ ه. ش.).
۱۷. کرزی، حامد (۲۰ نوامبر ۲۰۱۴)، پاکستان برای دادن کلید صلح فقط دو شرط دارد، <http://www.farsi.alarabia.net/fa/Afghanistan/2014/11/20> (مراجعة: ۱۳۹۳/۸/۱۱ ه. ش.).
۱۸. کرزی، حامد (۴ مه ۲۰۱۳)، هیچ وقت خط دیورند را به رسمیت نمی‌شناسیم، http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2013/05/130504_k02-karzai-pakistan (مراجعة: ۱۳۹۳/۸/۱۳ ه. ش.).
۱۹. کرزی، حامد (۱۳۹۳)، مصاحبه اختصاصی با روزنامه اعتماد ایران، شماره ۳۱۸۱، یکشنبه ۲۶ بهمن (دلو) ۱۳۹۳ <http://www.etemadnewspaper.ir/fa/main/detail/8646> (مراجعة: ۱۳۹۳/۸/۱۳ ه. ش.).
۲۰. کول، استیو (بی‌تا)، جنگ اشباح، ترجمه محمد اسحاق، کابل: بنگاه انتشارات میوند.
۲۱. کی، نیکلاس (۲ نوامبر ۲۰۱۷)، طالبان رویای پیروزی از راه جنگ را فراموش کنند، <http://www.bbc.com/persian/afghanistan-41849596> (مراجعة: ۱۳۹۳/۸/۱۳ ه. ش.).
۲۲. مرکز مطالعات استراتژیک و منطقه‌ای (۱۲ نوامبر ۲۰۱۷)، قضیه دیورند و تأثیرش بر روابط افغانستان و پاکستان، <https://www.nunn.asia/107412> (مراجعة: ۱۳۹۳/۸/۲ ه. ش.).



23. Coll' Steve (2018)' **directorate S**' New York: Penguin press.
24. Mohammad Yousaf and Mark Adkin (2001)' **Afghanistan The Bear Trap**' Philadelphia: Casemate Publishers & Book Distributors.

